

نقدی مستند بر کتاب خالق
لعزاد "در گستره جغرافیا و
تاریخ افغان و افغانستان"

دوکتور
نوراحمد خالدي

با طلوع آفتاب حقایق تاریخی، عمارات
برفی جعل و تحریف خالق لعزاد آب
میشوند



**نقدی مستند بر کتاب خالق لعلزاد
"در گسترهٔ تاریخ و جغرافیای افغان ها و افغانستان"**

دوکتور نوراحمد خالدي

20 اکتوبر 2024

به سلسلهٔ نشرات انجمن تاریخ افغانستان

فهرست محتویات

1.....	اول- ادعا های لعلزاد!
3.....	دوم- لعلزاد کیست و کتاب او چگونه است؟
4.....	سوم- افغان،پشتون، منشأ قومی و نژادی!
7.....	چهارم- هویت قومی و هویت ملی
8.....	پنجم- اسم افغانستان
10.....	ششم- اسم افغانستان در آثار بزرگترین دانشمندان جهان
14.....	هفتم- تغییر اسم فارسی به زبان دری
15.....	هشتم- موجودیت واحد سیاسی بنام افغانستان در منطقه
17.....	نهم- قدامت تاریخ سرزمین و مردم افغانستان چگونه است؟
18.....	دهم- آیا ایرانیها قادر بودند هرات و افغانستان را اشغال کنند؟
21.....	یازدهم- حکمیت انگلیسها در سرحد نیمروز و آب هلمند به نفع کدام کشور بود؟
22.....	دوازدهم- دریای آمو در چه زمانی به مثابه سرحد شمالی افغانستان تعیین گردید؟
23.....	سیزدهم: علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد کدامها اند؟
	مأخذ 24

اول- ادعا های لعلزاد!

اخیراً شخصی بنام عبدالخالق لعلزاد که تبعه افغانستان است و در لندن زندگی میکند کتابی نوشته زیر عنوان «پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان» (لندن، می ۲۰۲۴م). در مقاله ذیل بخاطر سهولت به خواننده به عمده ترین نتیجه گیری های موصوف پرداخته می شود. با اسم بردن از بیش از چهار صد منبع و نقشه و نقل قول از تعدادی از آنها آقای لعلزاد می خواهد و انمود نماید که گویا نتیجه گیریهای او در کتاب ناشی از مآخذ معتبر می باشند در حالیکه آنچه در این مآخذ آمده است هرگز به معنی تایید ادعاهای آقای لعلزاد نمی باشند. بطور مثال خلاف توقع لعلزاد تمام این مآخذ موجودیت افغانستان را از میانه قرن هژدهم تایید میکنند. اینکه افغانستان بزرگ بوده کوچک شده و سرحدات آن تغییر کرده و به تدریج بنام افغانستان معروف شده پدیده طبیعی است که بسیاری از کشورهای جهان تجربه کرده اند و در قدامت تاریخ آنها هیچ اهمیت ندارد. این موضوع به تفصیل در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

عمده ترین ادعا های لعلزاد در این کتاب عبارت اند از:

1. لعلزاد مدعیست که با گرد آوردن این مجموعه "تاریخ واقعی" افغانستان را نوشته است؛
2. لعلزاد روایتهای متداول تاریخ کشور را که توسط شخصیت هایی مانند جورج فورستر (1783م)، مونتستیوارت الفونستون (1810م)، هنری والتر بلیو (1879م)، توماس بارفیلد (2010م) (مارتین ایوانز (2001م)، جانناتان لی (2018م)، کاتب هزاره (1912م)، احمد علی کهزاد (1949م)، علامه عبدالحی حبیبی (1960م)، غلام محمد غبار (1978م)، و میر صدیق فرهنگ (1988م) و دیگران نوشته شده، درباری و جعلی دانسته تاریخ قوم پشتون/افغان قلمداد میکند؛
3. گویا لعلزاد کاری نکرده فقط به اصطلاح آنها از منابع دست اول متن ها، تصاویر و مطالب را ترجمه و نقل کرده، ازین بیشتر چیزی از خود نگفته است؛
4. در حالیکه آشکارا هدف اصلی لعلزاد از ترتیب این مجموعه خلاف آنچه می گوید بیان "تاریخ واقعی" کشور نبوده بلکه ذلیل کردن و تحقیر کردن افغان و افغانستان است؛
5. او می خواهد تاجیکها را قانع سازد که افغانستان با شکل گرفتن نقشه فعلی بعد از خط دیورند ایجاد شده و قبل از نقشه فعلی را نمیتوان افغانستان نامید. برای این منظور ده ها نقشه از زمانه های مختلف تاریخ افغانستان آورده تا نشان دهد آن نقشه ها از نقشه فعلی متفاوت اند؛
6. او می خواهد نشان دهد تمام کتب معتبر تاریخی در مورد افغانستان در جهان جعلی اند، تنها و تنهایی روایتی را که شخص او بیان میدارد روایت حقیقی است! در حالیکه روایت اواز تاریخ افغانستان مطلب تازه نبوده روایت متروک ایرانی از تاریخ افغانستان است که در سه صد سال گذشته توسط ایرانیها در هر فرصتی بیان شده است؛
7. لعلزاد می خواهد و انمود کند که دولتهای افغانستان دولتهای قومی بوده سایر اقوام در تاریخ افغانستان سهم نداشته اند و بدینگونه هر گونه حس عاطفی و ملی نسبت به پشتون ها و افغانستان را در میان تاجیکان سرکوب کند،
8. میکوشد نشان دهد که لفظ افغان معادل پشتون است. برای تایید این موضوع ده ها نقل قول از ده ها کتاب کرده است؛
9. لعلزاد می نویسد که واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (ص ۲)
10. لعلزاد میگوید اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۳۸-۱۸۵۷) به خطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (ص ۲)
11. او همچنان می نویسد که اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲ در سیستان موجود نمی بود، امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (ص ۲) و همچنان می گوید که
12. اگر توافق ۷۳/۱۹۷۲ برتانیه - روسیه در تعیین آمو به عنوان "مرز افغانستان" نمی بود، امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (ص ۲)
13. لعلزاد با تمسخر قدامت پنج هزار ساله افغانستان را مورد سوال می برد؛

14. ادعا می‌گردد که تعیین "افغان" به عنوان هویت ملی کوششی است تا هویت های مستقل اقوام افغانستان در هویت پشتونها استحاله گردد؛
15. او وانمود می کند که در افغانستان هویت ملی به مفهوم اروپایی آن وجود ندارد؛
16. لعلزاد در مصاحبه با افغانستان انترنشنل میگوید: "واژه افغان را فارسی زبانان بالای پشتونها گذاشته اند!"؛
17. در یک مصاحبه دیگری ادعا میکند که افغان کلمه فارسی است و از فغان و ناله گرفته شده است؛
18. او ادعا میکند که افغانها یک قوم نیستند. در زمان امیر تیمور در اوایل 1400 در کرمان ایران قبایل افغان مغول داریم! البیرونی میگوید افغانهای کوههای سلیمان از قوم هندی هستند. اسناد نشان نمی دهد که این افغانهای مغول با افغانهای هندی چه رابطه یی دارند. البیرونی از افغانها به عنوان مردم وحشی ذکر شده است که در شمال غرب هند زندگی میکنند که از قوم هندو هستند؛
19. او می گوید که ناسیونالیسم قومی/تباری به شکل اندیشه 'برتری قومی-زبانی' افغانها در کشور بار نخست توسط محمود طرزی (در سال ۱۹۱۳) در دوران امیر حبیب الله مطرح میشود. اما امان الله در دوران خود با صدور "نظامنامه ناقلین قطغن" (۱۹۲۳) و تبدیل نام پول کشور از "روپیۀ کابلی" به "افغانی" (۱۹۲۵) نخستین گامهای عملی در جهت تطبیق این اندیشه برتری طلبانه بر میدارد؛
20. او مینویسد که در این دوران برای نخستین بار آثاری بنام "تاریخ افغانستان" و "تاریخۀ افغانستان" نیز چاپ و نشر و نشر میشود. (لعلزاد ص ۱۳۱۷)؛
21. در قانون اساسی 1964 واژه افغان را بالای تمام اقوام افغانستان تحمیل کردند بنابراین تحمیلی است و قابل قبول نیست؛ و
22. زبان فارسی را دری نامیدند به این معنی که زبان دری افغانستان جدا از فارسی ایران و تاجیکی تاجیکستان است.

در مجموع برداشتهای بالا بزرگترین توهین و تحقیری است به کشور مستقل افغانستان و ملت افغانستان. هیچ دشمن «افغان» و «افغانستان» به جز از شوونیستهای مبلغ ایران بزرگ همچو توهینی را بالای ملت افغانستان وارد نکرده بودند!

در این مقاله برداشتهای بالا را به تفصیل مورد مباحثه مستند قرار می دهیم. متعاقباً علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را توضیح خواهیم داد، که چگونه یک تبعۀ افغانستان که به عنوان یک «افغان» تقاضای پناهنده گی او در انگلستان قبول شده، در افغانستان تولد یافته، مجانی از صنف اول تا ختم لیسانس در آن کشور به مصرف دولت تعلیم و تحصیل کرده و به اعتبار افغانستان و هویت افغانی خود در اتحاد جماهیر شوروی تحصیلات عالی مجانی دریافت کرده و در بازگشت به حمایت دولت افغانستان به مقام و منزلتی دست یافته که خود را امروز پروفیسور (!) می نامد و با وجود تعلق داشتن به قومیت تاجیک نه تنها به او و اطرافیانش هیچ گزندی نرسیده و فرو گذاشتی هم نشده بلکه در کنار یک اقلیت خوشبخت گل سرسبد جامعه هم بوده است، با این چشم سفیدی و نمک شناسی بدون شرم به مملکت زادگاه خود توهین روا میدارد، و زیر پوشش فریبندۀ «روشن و آشکار ساختن پایه های 'این تاریخ جعلی' گویا 'چند هزار ساله' (ص ۲) آشکارا و بی محابا تحقیر روا میدارد و تاریخ آنرا مورد تمسخر قرار داده به تحریف و جعل آن اقدام میکند؟

در این مجموعه سعی میشود بالای تمام موضوعات بالا روشنی انداخته شود تا کوشش لعلزاد در تحریف و جعل کردن تاریخ افغانستان بطور مستند افشا گردد.

دوم- لعلزاد کیست و کتاب او چگونه است؟

1. کتاب لعلزاد فهرست مندرجات ندارد.
2. خلاف معمول کتاب نویسی منابع و مأخذ در آغاز کتاب فهرست شده است در حالیکه در تمام کتابهای جهان منابع و مأخذ در اخیر کتاب درج میشوند. چرا؟ آیا دلیل آن این نیست که نویسندگان میخوانند را در جنگل انبوه منابع و مأخذ (۴۲۰) سرگردان کند تا راه بیرون شدن خود را پیدا کرده نتواند؟ لعلزاد این شیوه را "یک روش تازه پژوهشی" پیشنهادی خودش قلمداد میکند (ص ۱۳). جالب آن است که خلاف توقع لعلزاد تمام این مأخذ موجودیت افغانستان را از میانه قرن ۱۸ تایید میکنند. اینکه افغانستان بزرگ بوده کوچک شده ذره اهمیت ندارد. این مطلب را در این مصاحبه ثابت میکنیم.
3. خلاصه سوانح نویسنده در کتاب/مجموعه درج نشده است. ما نمیدانیم که نویسنده کیست، در کجا تولد شده، در کجا مکتب و لیسه خوانده، در کدام پوهنحی/پوهنتون و در کدام رشته درس خوانده است! چه وقت و چه زمانی از افغانستان به خارج مهاجر شده و در کدام کشور متوطن گردیده در آنجا چه کرده است؟ آیا درس خوانده؟ کار اکادمیک کرده؟ چه کرده است؟
4. در صفحه اول پشتی کتاب نویسنده خود را به عنوان "پروفسور دوکتور عبدالخالق لعل زاد" معرفی کرده است. اولین کار این خواهد بود تا بدانیم:
5. آقای لعل زاد پروفسور در کدام پوهنتون بود و یا است و دکترای خود را در کدام رشته از کدام پوهنتون به دست آورده است؟ شخصاً از کتاب آقای لعلزاد به هیچ یک از این سوالات مهم نتوانستم پاسخ پیدا کنم.
6. آقای لعلزاد در یک مصاحبه با تلویزیون امید دیروز شکایت داشت که بعضی مردم به عوض نقد بالای محتویات کتاب چرا میخوانند بدانند من کی هستم و از کجا هستم؟
7. به پاسخ آقای لعلزاد باید بگویم که مردم حق دارند بدانند این عقل کلی که سابقه تاریخی کشور را به عبدالرحمن خان و امان الله خان خلاصه کرده، افغانستان را ساخته و پرداخته استعمار انگلیس معرفی کرده و گفته تمام کتب تاریخی جهان در مورد افغانستان جعلی اند و بدین گونه تاریخ کشور ما را به تمسخر گرفته، مردم ما را بی ریشه و بی عزت کرده کی است؟ کجایی است؟ چه خوانده؟ در کجا خوانده؟ آیا سخنانی که می گوید از خودش است؟ و یا منافع کدام کشور دیگر را تبارز میدهد؟
8. در ارتباط به این موضوع محترم تواب الکوزی Tawab Alcozai در پیامی مینویسد که:
"لعل زاد از شعبه میخانیک فاکولته انجینری فارغ شده است. در ابتدا عضو فعال ستم ملی بود بعد از اعدام طاهر بدخشی لعل زاد بخاطر حفظ جانش به حزب دیموکراتیک خلق جناح خلق پیوست و بسیار فعال بود بخاطر حزبی بودن در کدر فاکولته انجینری باقی ماند مدیر تدریسی و منشی سازمان فاکولته انجینری شد. در آنزمان صدها محصل و استاد روانه زندان و تعدادی اعدام شدند. راه و هدف لعل زاد همان منشور ستم ملی یعنی ضد افغان و افغانستان متحد یعنی تجزیه افغانستان است. من او را خوب میشناسم چون در یک صنف بودیم خالیدی صاحب اگر امکان داشته باشد وقت مصاحبه و تیلیفون را برایم بنویسید تا من از او سوالاتی بکنم تشکر".
9. به همین ارتباط محترم پوهنمل نجیم آزادزوی طی پیامی می نویسد که: "لعلزاد در فاکولته انجینری استاد نبود. مدیر تدریسی بود که از طریق حزب خلق مقرر شده بود و با ریس نو فاکولته انجینری که یک خلقی تفنگچه دار بود همیشه در تماس بود. در همان دوره هشت استاد بدرجه پی اچ دی و ماستری بندی شدند و اعدام شدند. من امشب با صنفی ام همایون ابراهیم درین باره صحبت کردم چیزی برایم گفت از لعلزاد که عقل باور نمیکند. یک تن از

استادان انجیری بنام استاد پردیس در لندن است و راجع به لعلزاد مفصل تشریح خواهد کرد. حقیقت بالاخره بر ملا میشود."

10. من شخصا آقای لعلزاد را از نزدیک نمی‌شناسم اما در طول ده سال گذشته تماسهای فیسبوکی و مصاحبه های تلویزیونی باهم داشته ایم. بطور مثال آقای لعلزاد از جورج فورستر نویسنده و جهانگرد انگلیسی که در زمان سلطنت تیمورشاه پسر احمد شاه درانی از طریق کشمیر، پشاور، کابل، قندهار و هرات به فارس و از آنجا به لندن رفت اطلاعی نداشت و از من در مورد معلومات خواست.

11. خوب حالا اگر خالق لعلزاد خلاصه سوانح خود را در کتاب خود می‌نوشت ما مشکلی نمیداشتیم و به آن مراجعه می‌کردیم.

سوم- افغان، پشتون، منشأ قومی و نژادی!

آقای لعلزاد تعداد زیادی مأخذ را برای ثبوت اینکه کلمه افغان مترادف با کلمه پشتون است آورده است. در حالیکه این موضوع اصلاً به ثبوت ضرورت ندارد. همه میدانیم که کلمه افغان را فارسیوان ها و فارسها، و از طریق آنها ترکتابارها و اعراب، و بالاخره اروپاییان، برای پشتونها استفاده میکردند.

افغانستان نیز به عنوان وطن افغانها از ترکیب دری/فارسی "افغان - ستان" ایجاد شده است. خود پشتونها این اسم را نگذاشته اند آنها خود را پشتون با جمع پشتانه میگفتند. به مرور زمان و با توسعه ارتباطات و نشرات پشتونها نیز از این تحفه دری/فارسی استفاده کرده پشتون و افغان را مترادف بکار برده اند. چرا؟ برای اینکه زبان دری/فارسی در منطقه یک زبان فراقومی بود و است همانطوریکه در هندوستان و پاکستان زبان اردو زبان فراقومی است. در منطقه که ما زندگی میکنیم بعد از معرفی اسلام زبان دربار و دیوان سالاری زبان دری/فارسی بود. زبان لشکریان یا اردو ترکی و زبان علم، طبابت و فلسفه زبان عربی بود. تمام امیران و سلاطین عرب، ترک و افغان این قاعده را بدون تعصب قومی مراعات کرده اند. حتی سلاطین پشتون تبار این قاعده را در هندوستان مروج ساختند که متعاقب آنها بابر و سایر سلاطین مغولی هند و حتی به آن ادامه دادند.

الفونستون که در سال 1809 در پشاور با شاه شجاع ملاقات کرد در کتاب گزارش سلطنت کابل می نویسد «منشأ اسم افغان، که حالا بالای تمام ملت تعمیم یافته است،... کاملاً واضح نیست، اما احتمالاً مدرن (نو) است. برای خود افغانها توسط زبان فارسی معرفی شده است. اسم خود شان برای ملت شان پشتون با جمع پشتانه می باشد.

راووتی (۱۸۸۸) نام کوههای پشت/پوشتو در بین کوههای سلیمان را منشای واژه های پشتو و پشتون گفته که با نخستن شکل نوشتاری واژه های "پوشتو/پوشتون، پوشتونخواه" در مخزن الاسلام آخوند درویشه (۱۶۰۵) مطابقت دارد.

مارتن ایوانز در کتاب "افغانستان" چاپ 2002 می نویسد که "بدون تردید تا سالهای اخیر کلمه افغان مترادف با کلمه پشتون بود که اسم بزرگترین قوم کشور که در حدود نیم نفوس آنرا تشکیل میدهد".

اما مارتین سابقه کلمه افغان را طولانی دانسته از یادآوری آن در سنگ نوشته های ساسانی قرن سوم میلادی، جهانگرد چینایی سوانگ-سن در قرن هفتم میلادی، و در آغاز هزاره اول چندین نویسنده مسلمان از نام گرفته شده است.

جانی چنگ (۲۰۱۷م) واژه پارسی "افغان" را گرفته شده از شکل کهن (اپگان) که باز تابی از واژه کهن تر باکتریایی (اپگانو) دانسته که در اسناد باکتریایی سده چهارم (۳۸۰) وجود دارد و با واژه

سانسکریت (اوگانه) در رساله منجم هندی میهیرا (۵۸۷) و واژه چینایی (اوکان) در زندگی نامه زائر چینایی شوانزنگ (۶۲۹) توافق دارد. (لعل زاد میگوید این شباهت ها صرف آوایی میباشند ص ۱۳۱۹).

درین رابطه آقای جلال بایانی نیز در رساله منتشره. Larawbar.com 2015-08-25 می نگارد: "نام افغان نام بسیار قدیمی چند هزار ساله است که در منابع مهم و معتبر تاریخی جهان مثل الکامل ابن اثیر؛ تاریخ بیهقی؛ تاریخ یمینی و حدودالعالم و نوشته های بطلمیوس آمده و بخصوص در سفرنامه ابن بطوطه به کرات ذکر شده است."

آیا دعای لعلزاد در مورد اشاعه ناسیونالیسم قومی/تباری به شکل اندیشه "برتری قومی-زبانی" پشتونها در کشور توسط محمود طرزی (در سال ۱۹۱۳) در دوران امیر حبیب الله خان و متعاقب او امان الله خان موجه است؟ به هیچصورت نه. این یک تحریف و جعل صریح تاریخ توسط این شخص میباشد. حبیب الله خان و امان الله خان چه امتیازاتی به پشتونها دادند که "برتری قومی-زبانی" خوانده شود؟ آنها اولین کوششها را برای انکشاف زبان پشتو آغاز کردند. زبان اداره دولت و زبان تعلیم و تربیه، بخصوص تعلیمات عالی، تا امروز عمدتاً زبان دری باقیمانده. اما حقیقت آن است که حتی کوشش های ابتدایی و محدود برای انکشاف زبان پشتوبه نظر آقای لعلزاد نباید صورت می گرفت و بزرگترین قوم نفوس افغانستان حق تعلیم و تربیه و مطبوعات را بزبان مادری خود، مانند ایران، نباید کسب می کردند! در ایران اقلیتهای قومی و زبانی از حقوق خود تا امروز محروم هستند و اندیشه "برتری قومی-زبانی" فارسی به عنوان یک اصل هویت نظام اجتماعی سیاسی حکمفرما می باشد.

آیا تعیین کلمه "افغان" به مثابه معرف تمام اتباع افغانستان یک امر تحمیلی است؟ به هیچصورت نه چون لفظ "افغان" پشتو نیست و به پشتونها ارتباط ندارد و یک کلمه دری/فارسی است که به تائید خود لعلزاد از فارسیوهای افغانستان منشأ گرفته و به مرور زمان با استقبال پشتونها مواجه شده و این کلمه مقدس را به صفت معرف همه اتباع افغانستان انتقال دادند.

قوم پشتون، پختون، پښتون (پشتانه، پښتانه، یا پختانه، در جمع) قوم بزرگی است که وطن اصلی شان سرزمین وسیعی از چترال و کنر و اتک و پشاور در شمال دریای سند تا ملتان و کویت، قندهار، هلمند و فراه، ارزگان، کابل و لغمان و ننگرهار میباشد.

پشتون ها بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش از غور تا دریای سند هستند. در سال ۲۰۲۳م تعداد مجموعی نفوس پشتونها در افغانستان و پاکستان ۵۸ میلیون تخمین شده است.^۱ هرگاه تخمینهای منتشر شده ۱۹ مرجع معتبر را در مورد ترکیب قومی نفوس افغانستان در نظر بگیریم، میزان متوسط سهم پشتونها در نفوس افغانستان ۵۵ فیصد میباشد^۲ که با برداشت عوام سازگاری دارد.

بر اساس تحقیقات ژنیتیکی (مجله پلوس وان سال ۲۰۱۲م) پشتونها حد اقل از عصر شروع زراعت و تمدن مسی (از دوازده هزار سال به اینطرف) در سرزمین های واقع جنوب هندوکش تا دریای سند مسکون بوده اند.

پشتونها در هندوستان به نام پتان، افغان و همچنان روهیله معروف اند اما در ایران تنها بنام افغان شهرت دارند.

کلمه افغان گرفته شده از اسم تاریخی آومگان، اپگان میباشد که از زمانه های عتیق به سوارکاران و نجیب زادگان در این سرزمین ها داده شده است.

فارس ها، ترک تبارها و اعراب پشتون ها را که بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش را از غور تا

^۱ نفوس پشتونها مطابق رساله فکت بک سی آی ای در سال ۲۰۲۳ در حدود ۱۸ میلیون در افغانستان و حدود ۴۰ میلیون نفر در پاکستان مطابق آخرین سرشماری نفوس پاکستان. تخمین شده است.

^۲ اکادمیا، <https://www.academia.edu/121356411>/ترکیب قومی و زبانی نفوس افغانستان کامل

دریای سند تشکیل می‌دهند "افغان" خطاب کرده و قلمرو شان را "افغانستان" نامیدند. در سفرنامه ابن بطوطه حین سفرش به کابل آمده است: "پس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه‌ای از عجم زندگی می‌کند که افغان نامیده می‌شوند... کابل از قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است ... (ابن بطوطه متن عربی صفحه ۴۰۶ سفر به کابل 1320م)".^۳ این برداشت ناشی از آن است که فارسها، ترک‌تبارهای شمال هندوکش و فارسیوان های ساکن شمالی و کابل و از زبان آنها اعراب پشتونها را "افغان" می‌گفتند.

متعاقب او سیف هروی در کتاب تاریخ هرات^۴ که در قرن هفتم هجری (۷۲۱ هجری شمسی معادل 1321م) نوشته شده از "رفتن ملک شمس الدین به افغانستان" به تفصیل یادآوری میکند.^۳ به همین ترتیب در کتاب بابرنامه یا توزک بابری شخص ظهیرالدین محمد بابر^۵ از قول مردم کابل در سال 1528م مینویسد که جنوب کابل همه "افغانستان" است.

به تاسی از آن‌ها و با استفاده از کتاب‌هایی مانند کتاب ابن بطوطه، سیف هروی و بعداً تاریخ فرشته^۷ که در زمان مغول‌ها توسط یک نویسنده مهاجر فارسی زبان به نام ابوالقاسم فرشته در هندوستان چاپ شده بود و هم‌چنان بابرنامه یا توزک بابری که در عصر امپراطوری اکبر در هندوستان چاپ شده بود انگلیس‌ها و سایر اروپاییان پشتون‌ها را "افغان" خطاب کردند و سرزمین آن‌ها را افغانستان گفتند.

اما باید توجه داشت که برای فارس‌ها (ایرانی‌ها) تمام مردم جنوب هندوکش "افغان" و قلمرو شان "افغانستان" بوده است. در کتب تاریخی ایرانی در اشاره به مردم افغانستان از اسم‌های پشتون و تاجیک هرگز استفاده نشده بلکه از کلمه افغان و جمع آن افغانه استفاده شده است. بنابر آن طبیعی است که بعد از ایجاد دولت احمد شاه ابدالی اسم افغانستان و ملت افغان در اشاره به قلمرو و مردم دولت ابدالی در منطقه رواج یافت.

حامد نوید می‌نویسد^۷: "با مراجعه به منابع دست اول تاریخی، کلمه افغان ریشه گرفته شده از اصطلاح اسوه کان (Asvakan) به معنی سوارکار در زبان سانسکریت، اوه گانا در زبان پرکریت، آومگان در زبان کهن اوستایی، ابگان در زبان پهلوی ساسانی می‌باشد که در ادوار اسلامی به گونه افغان تلفظ گردید و نگاشته شد و در هر دو زبان یعنی پشتو و دری معمول گشت ... اصطلاح 'افغان' به اساس مطالعات مؤرخین و زبان‌شناسان معروفی چون جان مارتن *Martin John*، ایری کلیوس *Reclus-E* فرانسوی، کریستن لیسن *Lassen Christian* نارویجی، مک کړندل *McCrindle* و الکساندر کنینگهم *Cunningham Alexander* بریطانوی لقبی بود که از دیر زمانه‌ها به سوارکاران داده می‌شد، این نظر را *Agrawala* آگره وال محقق معروف هند در زبان سانسکریت نیز تأیید کرده و به نظر او کلمه افغان معرف نام قوم و تباری خاص نبود. از اینرو در میان عشایر پشتون مانند زدران، منگل، غلزی، درانی، هوتک، اندر، کاکر، احمدزی، سربنی، پوپل، سوری، گدون، لودی، احمدزی، ستانکزی، محمدزی، یوسفزی، بنوچی، خروطی، سواتی، سهاک، شینوار، ابدالی، توخی، بارکزی و اقوام دیگر پشتون چون اروکزی، بامی زی، هوت خیل و تره خیل قبیله و یا قومی به نام افغان زی و یا افغان خیل وجود ندارد (حامد نوید، آریانا افغانستان آنلاین، ریشه یابی کلمه افغان، ۲۰۱۸/۲/۲۷م)."

دوم - مطالعات ژنیتیکی (سلول شناسی) سالهای اخیر موجودیت پشتون‌ها را در تمدن وادی سند و شمال هند و پاکستان در هزاران سال گذشته ثابت کرده است. از کوه‌های غور تا چترال و بلوچستان اقوام

^۳ تاریخنامه هرات، نویسنده سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (721-681ق)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. کتاب تاریخنامه هرات را نخستین بار «محمد زبیر صدیقی»، مدرّس زبان‌های شرقی در پوهنتون کلکته بر اساس یگانه نسخه باقی‌مانده از آن در کتابخانه شاهی کلکته که گویا به قرن هشتم هجری تعلق دارد، تصحیح و با مقدمه‌ای مبسوط به انگلیسی و فارسی و به کوشش «خان بهادر خلیفه محمد اسدالله» در سال 1362 در کلکته به چاپ رساند. سپس «غلامرضا طباطبایی مجد» بر اساس همین تصحیح دوباره این کتاب را در 1383 در تهران منتشر کرد.

پشتون مسکن دارند. مطالعات ژنیتیکی قرابت اجدادی پشتونها را در تمدن وادی سند و شمال هند و پاکستان ثابت کرده است. این مردم حد اقل از دوازده هزار سال به اینطرف یعنی از شروع زراعت در این سرزمین‌ها بوده اند.

سوم - تعداد نفوس پشتونها در افغانستان و در پاکستان به بیش از پنجاه و هشت میلیون نفر می‌رسد و در حدود ده میلیون پشتون مزید نیز در سایر کشورها منجمله هندوستان، ایران، امارات متحده و سراسر جهان زندگی می‌کنند.

پنجم - بعضی محققین، از جمله کهزاد و ارغندیوال، به این عقیده هستند که قهرمان اسطوره "گرشاپ" گرشاسپنامه اسد طوسی و شاهنامه فردوسی طوسی همان چهره افسانوی "غرغشت" پشتون است. علاوه بر آن این‌ها معتقد اند که صفاری‌ها از اقوام پشتون بودند.

تصادفی نیست که در سرزمین‌ها ما پشتونها جاگزین دولت‌های مغولی، صفوی و نادر افشار شدند. آن‌ها بزرگترین کتله واحد قومی این سرزمین‌ها را تشکیل داده قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال در هندوستان حکومت کردند و حکومت‌های آن‌ها از غلجی‌ها تا لودی‌ها و سوری‌ها، از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. این پشتونها بودند که به عنوان نظامیان غوری‌ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند.

تعیین کلمه افغان به مثابه معرف تمام ملت افغانستان یک امر طبیعی ناگزیر بود زیرا طوریکه خواهیم دید استعمال اسم افغانستان را نیز پشتونها بالای کشور خود نگذاشته اند بلکه فارسیوانها این نام را انتخاب کردند و به مرور زمان بصورت خود جوش عام گردید. به اصطلاح عامیانه "تحفه خودتان به لقای خودتان". وقتی اسم مملکت "افغان-ستان" باشد ناگزیر ملیت مردم آن نیز "افغان" خواهد بود. این یک قاعده عام در جهان است مانند ترکیه (ملت ترک)، تاجیکستان (ملت تاجیک)، ازبکستان (ملت ازبک)، ترکمنستان (ملت ترکمن)، عربستان (ملت عرب)، قزاقستان (ملت قزاق)، هندوستان (ملت هندو)، قرغزستان (ملت قرغیز)، فرانسه (ملت فرانکها)، جرمنی (ملت جرمنها)، روسیه (ملت روسها) و صدها مثال دیگر.

هیچیک از این ممالک برای انتخاب نام مملکت ریفرا ندیم یا همه پرسی نکرده اند. نام این ممالک را مانند افغانستان تاریخ و ساختار نفوس شان بر آنها تحمیل کرده است و در قوانین اساسی آنها مسجل شده اند. در افغانستان در لویه جرگه های پبهم این نام از طرف نمایندگان تمام ملت بدون کدام اجبار پذیرفته شده است. پس چرا افغانستان به نظر آقای لعلزاد استثنی است؟ او در تلویزیون افغانستان انترشنال ادعا کرد چون در افغانستان تحمیل شد برای او قابل قبول نیست! از بخت بد آقای لعلزاد افغانستان یگانه کشوری در قطار این کشور‌های که نام بردم می باشد که این موضوع در یک لویه جرگه که در آن نمایندگان/موسفیدان/علماء، بزرگان و دانشمندان تمام اقوام از هر ولایت و ولسوالی کشور اشتراک داشتند توسط یک صدراعظم غیر پشتون در سال 1964م پیشنهاد گردید مورد مباحثه آزاد قرار گرفت و با اتفاق آرا تصویب شد.

چهارم- هویت قومی و هویت ملی

ادعا می‌گردد که هویت های مستقل اقوام افغانستان در هویت پشتونها استحاله می‌گردد. ادعای استحاله هویت سایر اقوام کشور در هویت قوم پشتون یک دروغ محض است. در تذکره تابعیت افغانستان در تمام دوره ها هویت قومی هر فرد بطور واضح و مشخص درج می‌گردید. فرد پشتون، پشتون بود هزاره هزاره و تاجیک تاجیک.

اینکه در قوانین اساسی هویت ملی یا شهروندی (ستیزنشپ) تمام مردم افغانستان "افغان" مشخص شده یک امر کاملاً طبیعی و مطابق عرف تمام کشور های جهان که اسم قومی دارند میباشد. به یک تبعه ترکیه "ترک یا تورکش" خطاب میشود، به یک فرد روسیه، "روسی". تبعه تاجیکستان "تاجیک" است

و یک تبعه جرمنی "جرمن" گفته میشود.

اگر کسی از اسم "افغان" خوشش نمی آید از بخت بد خود اوست که در کشور افغانستان تولد شده است. این هیچ چاره ندارد و هیچ کلمه دیگری نمیتواند جانشین آن گردد. اصطلاح نامآنوس، نامناسب و غلط "افغانستانی" که تعدادی هزاره های افغانستان، و منجمله خالق لعلزاد، از آن استفاده میکنند به مثابه یکی از حربه های هجوم فرهنگی هویت زدودنی برای اولین بار توسط یک ایرانی بنام چنگیز پهلوان در کتاب "شعراي معاصر افغانستان" بکار برده شد.

در مورد اصطلاح ترکیبی نادرست "افغانستانی" به عوض افغان، همکار محترم ما در انجمن تاریخ افغانستان سیف فضل مقاله در رسانه های اجتماعی دارد که استفاده از آن در اینجا مفید است. موصوف می نویسد: "اطلاق و استفاده از (ی نسبتی) با کلمه "افغان" دارای معنی و تابع دستور زبان است مانند "افغانی" یعنی آن شی یا چیزی که به "افغان" نسبتی داشته باشد. اما نسبت دادن "اشخاص" به کلمه افغان، نادرست است چون لغت افغان قبلاً اسم خاص و صفت فاعلی دارد. از پیوند (ی نسبتی) با کلمه "افغانستان" لغت "افغانستانی" به دست می آید که آنهم به معنای "چیزی" است که به افغانستان نسبت دارد. از آنجایی که (افغان + استان) به معنای سرزمین افغان است نسبت دادن شخص سوم به کشور افغانان، "مهاجر" معنا می پذیرد یا می دهد. به عبارت ساده تر: افغانستانی کسی است که از "بیرون" نسبتی با سرزمین افغانان "درونی" داشته باشد یعنی، این سرزمین اصلاً از افغان است، اما من "افغانستانی"، ام چون افغان نیستم، ناچار به نسبت داشتن به این مردم و کشورشان اعتراف و اکتفا می کنم."

بنابر آن طوری که می بینیم این یک امر کاملاً طبیعی است که بعد از ایجاد امپراطوری ابدالی، در سرزمین های خراسان، سیستان، کابلستان، ترکستان، غرستان و غیره، که اکثراً آن را امپراطوری افغان در اشاره به باشندمگان آن هم می گفتند، به تدریج استفاده از اسم افغانستان به عنوان سرزمین افغان ها بسیار عام شده به اسم رسمی آن مبدل گردد با آن که هیچ زمامدار این خطه رسماً چنین اسمی را بالای قلمرو خود انتخاب نکرده باشد.

پنجم- اسم افغانستان

این یک امر کاملاً طبیعی است که از افغانستان به مثابه وطن افغانها بعد از ایجاد امپراطوری ابدالی، در سرزمین های خراسان، سیستان، کابلستان، ترکستان، غرستان و غیره، که بعضاً آنرا امپراطوری افغان هم می گفتند نظر به اکثریت نفوس باشندمگان آن و هویت دولت آن استفاده گردد. به این طریق به تدریج استفاده از اسم افغانستان به عنوان سرزمین افغان ها بسیار عام شده به اسم رسمی آن مبدل گردد با آن که هیچ زمامدار این خطه رسماً چنین اسمی را بالای قلمرو خود انتخاب نکرده باشد.

لعلزاد نتیجه می گیرد که:

○ یک نگاه ساده به واژه "افغان و افغانستان" در نقشه های اروپایی در این سده ها نشان میدهد که کوههایی بنام "افغان" (۱۶۵۲م) در جریان زمان "افغانستان" نامیده شده (۱۷۷۹م)؛ سپس این نام به "جنوب صوبه کابل" (در بر گیرنده پشاور و قندهار) و "کابل بزرگ" (در بر گیرنده هرات) گسترش یافته (۱۷۸۲-۱۸۵۲)؛ بعد جانشین "کابل بزرگ" شده (۱۸۴۰-۱۹۱۹) (لعلزاد ص ۳).

○ الفونستون در سال 1809 معاهده با شاه شجاع امضاً میکند زیر عنوان شاه کابل و می نویسد که محدوده قلمرو درانی شامل کابل، قندهار و هرات است. (سوال: اما الفونستون نام این قلمرو را چه نوشته است؟)

○ با آغاز جنگ دوم "افغان-انگلیس"، نام افغانستان کامل جانشین نام "کابل" شده و در معاهدات ۱۸۷۹، ۱۸۹۳، و ۱۹۰۵ به شکل "امیر/شاه افغانستان و متعلقات آن" بازتاب یافته است. چنانچه در "اسناد آرشیف برتانیه در ۱۸۸۱" کابل را افغانستان شمالی، قندهار را افغانستان جنوبی، و هرات را افغانستان غربی خوانده است. (لعلزاد ص ۱۳۱۲).

○ با حذف معاهده سال ۱۸۰۱ انگلیس با پارس قاجاری در پاراگراف بالا لعلزاد به تحریف آشکار تاریخ افغانستان دست زده است. در معاهده سال ۱۸۰۱ م میان انگلیس و فارس آمده است که در صورت حمله افغانستان به هند دولت فارس بالای افغانستان حمله کند (محمود محمود ص ۳۴).

عس به وساد ۱۵ بد معو خواهد بردید.

ماده دوم - هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله نماید چون سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشند يك قشون كوه پيكر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف كارگزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران بافغانستان مأمور خواهد شد كه آن مملكت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و كوشش را بكار خواهند برد كه آن مملكت بكلی مضمحل شده و پريشان گردد.

ماده سیم - اگر پادشاه افغانستان مایل گردد كه از در دوستی و صلح وارد شود دولت شاهنشاهی ایران در حين تعیین شرایط صلح این مسئله را مسلم و حتمی خواهند نمود كه پادشاه افغانستان و قشون او خیال حمله و هجوم به هندوستان را كه جزء قلمرو پادشاه انگلستان میباشد بكلی از سر خود بیرون نمایند و آنرا برای همیشه ترك گویند.

ماده چهارم - هرگاه اتفاق افتد كه پادشاه افغانستان یا كسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی ایران داخل جنگ گردد اولیای دولت پادشاهی انگلستان هر میزان توپ و مهمات قشونی كه ممكن باشد با تمام اسباب و لوازم آن و اشخاص لازم در هريك از بنادر ایران كه معین نمایند تسلیم عمال دولت شاهنشاهی ایران خواهند نمود.

صفحه ۳۴ معاهده ایران و انگلیس ۱۸۰۱ م کتاب محمود محمود

○ همچنان لارد اوکلند و ایسرای هند برتانوی در اعلامیه تاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸ اعلام میکنند كه "Shuja Shah was popular throughout Afghanistan" شاه شجاع در تمام افغانستان محبوب است. (2005 p. 112. Books Perry, James Arrogant Armies, Edison: Castle از سال ۱۸۳۸ "امارت کابل" را به عنوان مرکز سیاسی کشور "افغانستان" برسمیت می شناختند. چون این حقایق با برداشتها و عقاید ذهنی لعلزاد سازگاری ندارد و قدامت رسمی نام کشور افغانستان را به ۱۱۸ سال قبل بر میگردد بنابر آن لعلزاد آنرا "گیچی ذهنی انگلیس ها" می خواند (ص. ۱۳۱۲).

○ از آثار تاریخی در تاریخنامه هرات (سیف هیروی ۱۳۲۱) بعدا از شروع سده نهم در تمام آثار تاریخی واژه افغانستان به همین ساحة کوههای سلیمان تطبیق میشود كه شامل قندهار، کابل و غزنی شامل آن نیست و بعضاً حتی پشاور شامل آن نیست.

○ افزود بر آنچه در نقشه ها نشان داده شده مفاهیم و مقوله های "دولت-ملت" و "کشور-مرز" که حالا با آنها عادت کرده ایم از نگاه تاریخی در قرن 19 بوجود آمده اند و "تعیین مرزهای افغانستان" به عنوان یک "کشور" یکی از نخستین ها است. در حالی که قلمرو افغانستان کنونی در درازای ۲۵۰۰ سال هرگز "نام واحدی" نداشته... زیر اداره یک یا چند امپراتوری کوچک و بزرگ قرار داشته. (ص ۵). در گذشته کشورها نبوده بلکه امپراطوریاها بوده اند که مرز مشخص نداشتند (در مصاحبه با افغانستان انترنشنل).

○ [تبصره: واضح است که کشورها (کشور-ملت-مرز مشخص) پدیده ایست که از قرن 19 به اینطرف در جهان شکل گرفته مانند امپراتوریهای مغولی، تیموری، بریتانیای کبیر، فرانسه، روسیه تزاری، فارس هخامنشی، امپراتوری موری و گوپتا در هندوستان، ترکیه عثمانی، امپراتوری هوتکی و امپراتوری ابدالی مثالهای آن اند که به کشورهای امروزی مغولستان، ازبکستان، انگلستان، فرانسه، روسیه، ایران، هندوستان، ترکیه تبدیل شده اند ناگذیر این پروسه تکاملی شامل تاریخ کشور امروزی افغانستان نیز می باشند! چرا باید آقای لعلزاد افغانستان را از این امر مستثنی کرده سابقه تاریخی این قلمرو و مردم آنرا نادیده بگیرد؟ مگر این عمق وطن ستیزی این نویسنده را از بنیاد قوم گرایی نشان نمیدهد؟ آیا این بخاطر این نیست که به نظر او چون پشتونها قوم حاکم بوده اند بنابر آن آنها حق ندارند مانند سایر ممالک جهان باشند؟]

○ جالب است که واژه "افغانستان" در دیون هیچ یک از شاعران زبان پشتو/افغانی سده های ۱۷-۱۹ وجود ندارد و شأنها وطن خود را به غرور "روه یا پشتونخواه" نامیده اند. این بیت منسوب به احمد شاه ابدالی/درانی نیز شاهد مدعاست:

ددهلی تخت هیرومه چی را یاد کرم - زما دخلی پشتونخواه د غرو سرونه (ص ۱۳۲۲).

قبل از لعلزاد، یکی از اشخاصیکه در بررسی تاریخ افغانستان از پس منظر ناسیونالیزم ایرانی عمل میکند شخصی بنام مجیب الرحمان رحیمی است که از سال 2013 به اینطرف به حیث سخنگوی عبدالله عبدالله ایفای وظیفه مینمود. مجیب رحیمی ادعا می کند که رقابت امپراطوری انگلستان و روسیه منجر به ایجاد دولت حایلی می شود که اسمش را گذاشتند افغانستان.

ششم- اسم افغانستان در آثار بزرگترین دانشمندان جهان

افغانستان به عنوان یک دولت مستقل مقتدر از اوایل قرن هژده هم به بعد معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشمندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند.

سفرنامه فورستر (۱۷۹۸م) که مؤلف آن در ۱۷۸۳م (دوران تیمورشاه درانی) از پشاور، کابل، قندهار و هرات عبور میکند... اسم افغانستان را در سفرنامه خود بیش از ۲۰ بار ذکر میکند. او بر اساس چشم دید خود افغانها را صاحبان قلمروهای از کوههای تاتاری^۴ تا رود اندوس، خلیج کومبای و تا محدوده پارس نشان داده است. او میگوید با آنکه در بعضی قصه های ما مردم افغانستان را در زمره تاتارها (ترکتابارها) قلمداد کرده اند اما تاجاییکه من مشاهده کردم افغانها هیچ شباهتی با تاتارها ندارند.

^۴ با آنکه در سفرنامه خود فورستر و در نقشه ضمیمه در کتاب او از موقعیت کوههای تاتاری حرفی نمی زند، اما لعلزاد آنرا با تزویر کوههای هندوکش معرفی میکند! (لعلزاد، ص ۱۲۷۰).

این سفرنامه بنیاد معلومات عمومی در بارهٔ افغان و افغانستان در میان کمپنی هند شرقی را تشکیل داده است. در این سفرنامه بارها نامهای افغان و افغانستان در صفحات متعدد آن نوشته شده اند:

other hill. From the peak, a stone wall extends over the summits of the two hills, and is terminated at the bottom of the westernmost by an ordinary redoubt.

THE Afghans are the indigenous possessors of a tract of country, which stretches from the mountains of Tartary to certain parts of the gulf of Cambay and Persia; and from the Indus to the confines of Persia. The inhabitants of this wide domain, have no written character and speak a language peculiar to themselves. They are a robust, hardy race of men, and being generally addicted to a state of predatory warfare, their manners largely partake of a barbarous insolence, and they avow a fixed contempt for the occupations of civil life. Though in some of our histories of Asia, the natives of Afghanistan are denominated Tartars, I am prompted to say, that they bear no resemblance to those people, either in their persons, manners, or language.

CERTAIN territories of Afghanistan, were conquered in the ninth century by the khans of Bochara, of the Samani race, and annexed to the Tartar principality of Khorasan, from whence a subordinate chief was deputed to govern at Guizni. But it does not appear that the northern quarter of the country was subdued until the reign of Mahmoud,* the second prince of the Giznavi dynasty, who completed the conquest of Afghanistan. No substantial tradition of the Afghans or the state of their country is

* He reigned in the eleventh century

found

P87 THE Afghan government, when viewed as standing on a general basis of despotism, and compared with that of other Asiatic states, is not pregnant with injustice or cruelty. Its edicts are seldom

P 131

IN the division of Khorasan, subject to the Afghan empire, the Persians enjoy a fair portion of civil and religious liberty, and are rarely treated with insults.

other hill. From the peak, a stone wall extends over the summits of the two hills, and is terminated at the bottom of the westernmost by an ordinary redoubt.

THE Afghans are the indigenous possessors of a tract of country, which stretches from the mountains of Tartary to certain parts of the gulf of Cambay and Persia; and from the Indus to the confines of Persia. The inhabitants of this wide domain,

p79

a low rate, and look for a greater reward in chance of war. The cities and towns are chiefly inhabited by Hindoos and Mahometans of the Punjab, who were established by the former princes of Hindostan, to introduce commerce and civilization into their western provinces; many families of Tartar and Persian extraction are also dispersed through different parts of Afghanistan. The latter are denominated Parsewauns, the other Moguls;* but they have both adopted the use of the Persian language; and it may not be

other hill. From the peak, a stone wall extends over the summits of the two hills, and is terminated at the bottom of the westernmost by an ordinary redoubt.

THE Afghans are the indigenous possessors of a tract of country, which stretches from the mountains of Tartary to certain parts of the gulf of Cambay and Persia; and from the Indus to the confines of Persia. The inhabitants of this wide domain,

territory. At this day he retains, on the east side of the Indus, the principality of Kashmire, the district of Attock, with some scattered divisions of Moulton, including the city and the territory of Scind. Yet Timur Shah derives but few real advantages from

V2-P83

EXCLUSIVE of his Afghan and Indian dominions, Timur Shah is possessed of a large division of Khorasan, which taking in the city of Herat, extends on the north to the vicinity of Nishabor and Turshish, and on the south to the lesser Irak.

A POWERFUL sect of Afghans, denominated Abdali, encouraged by the distracted state of Persia, had seized on Herat,* a large fortified city in Khorasan, and were preparing to reduce the province, when they were encountered by Nadir, who totally routed their army; fifteen thousand, it is said, being killed and wounded, and five thousand made prisoners. Having recovered the territories, which the Turks and Russians had dismembered from Persia during the weak reign of Huseyn, and expelled the Afghans, Nadir Shah deposed Thamas, and entering Afghanistan in the year 1737 with a large army, laid siege to the strong fortrefs of Kandahar, which was at that time held by Huseyn Khan, an independant Afghan chief. The exertions of this officer, aided by the natural advantages of his situation, detained the Persian in the vicinity of Kandahar, for the space of eighteen months. At the surrender of the fortrefs and other adjacent strong holds, Nadir made so temperate a use of his victory, that about four thousand Afghans, commanded by two of the officers of Huseyn, were induced to join his army; and it is mentioned that these troops, during the Indian expedition, rendered him essential service.

In the annals of that period, I have made diligent search for the name of Abdali Ahmed Khan, the founder of the modern empire of Afghanistan; but I have not been able to procure any accurate information of his origin or military progress, until he

* Supposed to be Aria of the ancients.

در فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م) در چاپ بار نخست کتابش (۱۸۰۷م)، افغانستان را مملکتی دانسته که در میان کوههای تاتار، بحیره عرب، اندوس و پارس قرار دارد... فرهنگ جغرافیایی بروکس ۱۸۶۲م... حد اقل ۱۸ بار تجدید چاپ شده است. ...احمد ابدالی را بنیانگذار پادشاهی ابدالی و متعلقات او را ممالک ابدالی خوانده است. آیا میتوان انتظار داشت که در سال ۱۷۴۷م احمدشاه ابدالی کشور

خود را افغانستان نام گذاری کند؟ واضح است که چنین توقعی بیجا خواهد بود اما تصادفی نیست که در زمان پسرش تیمورشاه این سرزمین بطور طبیعی نظر به هویت دولت و کثرت نفوس قوم حاکمان آن بنام افغانستان معروف گردید. حتی پدر سردار پاینده خان بارکزی که بازماندگان او تا سال 1978م بر این سرزمین حکومت کردند اولین کسی بود که به احمد شاه ابدالی در جرگه شیر سرخ بیعت نمود و او را به پادشاهی قبول کرد. مزید بر آن حتی امروز طالبان خود را وارثان طبیعی احمدشاه ابدالی میدانند. اما آقای لعلزاد ادعا دارد که نظر به فورمول دولت سازی خود ساخته او، افغانستان در سال 1919 توسط امان الله خان تشکیل شده است!

هفتم- تغییر اسم فارسی به زبان دری

لعلزاد ناراحت است که زبان فارسی را در قانون اساسی 1964 دری نامیدند. او ادعا دارد به این معنی که زبان دری افغانستان جدا از فارسی ایران و تاجیکی تاجیکستان است. آیا واقعاً این شخصیکه لقب پروفیسور را در مقابل نام خود گذاشته نمیداند که نام اصلی و اولی این زبان "فارسی" نه بلکه "دری" است و صاحبان اصلی آن مردم افغانستان می باشند نه ایرانیها؟ اینکه فارسها آنرا "فارسی" نامیدند و تاجیکها آنرا "تاجیکی" خواندند موضوعی است بعدی و برخاسته از تمایلات شوونیستی ناسیونالیستی. زبان دری که زبان برخی از مردم افغانستان در عصر کوشانیها بود (به شهادت سنگ نبشته های سرخ کوتل و رباتک در بغلان و سمنگان). این زبان از ترکیب زبانهای سغدی-تخاری در سرزمینهای افغانستان و ماورالنهر همزمان با زبان پهلوی اشکانی در ایران تکامل یافت و با آمدن اسلام به درجه از تکامل رسیده بود که رودکی در قرن سوم هجری یا قرن نهم میلادی به آن شعر می سرود. در آن زمان در ایران زبان مردم پهلوی بود. سه قرن بعد از رودکی این زبان توسط دربار سلجوقیان به فارس برده شد و بعد از سقوط زبان پهلوی زبان مردم فارس/ایران گردید و زبان مروج فارسی در ایران از آن ایجاد گردید.

ما میدانیم که زبان درباری فارسهای عصر هخامنشی زبان ایلامی/عیلامی بود. با آنکه این زبان را ناسیونالیستهای ایرانی "فارسی قدیم" مینامند تا تداوم تاریخی زبان موجوده فارسی ایران امروزی را نشان دهند، اما در واقعیت این زبان هیچ ارتباطی با زبان فارسی امروزی ایران ندارد. به نظر استاد ملایری دانشمند ایرانی تقسیمات فارسی قدیم، فارسی میانه و فارسی جدید یک پدیده اخیر بوده هیچ اساس علمی ندارند (مراجعه شود به سخنرانی ویدیویی استاد ملایری در باره پهلوی، فارسی و دری در یوتوب). نباید به اسناد جعلی کتیبه های سنگی که در فارس در هفتاد سال اخیر ناگهان پیدا شده اند و گویا آریایی بودن هخامنشیها را ثابت میکنند اعتماد کرد. جعلی بودن این کتیبه هارا و همچنان آنچه منشور کوروش مینامند و قبر کوروش را دانشمندان ایرانی ثابت کرده اند.

زبان پهلوی اشکانی پارتیان در طول چهارصد سال حاکمیت شان بالای فارس جانشین زبان ایلامی عصر هخامنشیان گردید و بعد از سقوط آنها توسط ساسانیان، زبان پهلوی ساسانی به مرور زمان جانشین زبان پهلوی اشکانی گردید. به قول ملایری در طی دو صد سال متعاقب استیلای اعراب مسلمان بر فارس اعراب زبان پهلوی را که زبان مذهبی زرتشتی هم بود از رواج بر انداختند اما مردم فارس به عوض آنکه به عربی رو آورند، مانند مصریان، زبان دری را که تا خراسان ساسانی ها مرسوم بود به حیث زبان خود پذیرفتند و اسم آنرا فارسی گذاشتند که به مرور زمان به فارسی مروج امروزی در ایران مبدل گردید (همچنان به فرهنگ های دهخدا، حییم و معیین در تعریف زبان دری مراجعه گردد).

آیا این ادعای لعلزاد حقیقت دارد که رهبران افغانستان بخاطر اینکه زبان دری افغانستان جدا از فارسی ایران و تاجیکی تاجیکستان است اسم آنها تغییر دادند؟ باز هم قبول این موضوع که یک شخصیکه خود را پروفسور صدا میزند نتواند این موضوع را درک کند مشکل است. با آنکه فارسی در ایران، تاجیکی در تاجیکستان و دری در افغانستان ریشه های مشترک دارند، این سه برای قرون متمادی در شرایط زمانی، مکانی، سیاسی، اجتماعی و حتی مذهبی جداگانه تکامل یافتند تا جاییکه امروزه هریک خصوصیات آوایی، لغوی، دستوری و حتی نوشتاری خاص خود را دارد. به این سه میتوان زبان هزارگی را نیز علاوه کرد. اهمیت این خصوصیات متفاوت منطقی وقتی حاد گردید که ترجمانهای "فارسی" ایرانی تعداد زیاد افغانهای دری زبان و هزاره را در کشورهای غربی، امریکا و استرالیا در محاکم و در شفاخانه ها جانب زندانها و گورستانها فرستادند. با درک این تفاوتها این کشورها ناگزیر به استخدام ترجمانهای ایرانی برای زبان فارسی و ترجمانهای دری برای افغانها اقدام کردند و اخیراً ترجمانهای هزاره گی نیز برای مهاجرین هزاره یک ضرورت قبول شده تلقی میگردد. بنابراین تعیین اسم دری در قانون اساسی سال 1964 افغانستان یک اقدام سنجیده شده بود که امروزه تمام مردم ایران تفاوتهای زبان دری مروج در افغانستان را با زبان خودشان قبول دارند.

هشتم- موجودیت واحد سیاسی بنام افغانستان در منطقه

۱- لعلزاد مدعی است که واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (لعلزاد، ص ۲)^۵

ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم به اینطرف با هویت مستقل افغانی آن در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان یافت که از افغانستان به عنوان "گورستان امپراطوری ها" بی خبر باشد. در حالیکه در این گورستان امپراطوری های، صفوی، افشاری، مغولی، انگلیسی، روسی و بالاخره امریکائی خوابیده اند، اما آقای لعلزاد کدام واحد سیاسی بنام افغانستان را قبل از امیر عبدالرحمن خان قبول ندارد! بیایید ببینیم استدلال لعلزاد چیست؟

او می نویسد: "جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹م) اعلان شده است!" (ص ۲) اگر این منطق را قبول کنیم پس تاریخ کشور ترکیه بعد از جنگ جهانی اول آغاز گردیده و تاریخ ترکیه عثمانی شامل آن نیست! مطابق این منطق تاریخ هندوستان از سال ۱۹۴۷م با استقلال هند از برطانیه آغاز میشود و تاریخ شش هزار ساله شبه قاره هند به مملکت هندوستان امروزی ارتباطی ندارد. تاریخ آلمان به بعد از جنگ جهانی دوم بر می گردد و تاریخ سریلانکا از سال 1982م آغاز میشود که اسم آن از سیلون به سریلانکا عوض شد. جغرافیای امروزی ایران نیز بعد از دست دادن قلمروهای قفقاز به روسها و معاهده سرحدی ۱۸۷۲م سیستان در قرن نوزده هم شکل گرفته و اسم آن هم در سال 1935م از فارس به ایران عوض شده بنابراین تاریخ فارس باستانی مربوط به ایران امروزی نیست! کاملاً واضح است، که این نوع برداشت از تاریخ کشورها با واقعیتها مطابق نمی باشد و صرف توسط اشخاصی مانند لعلزاد برای تحریف و جعل کردن تاریخ افغانستان و مغشوش کردن عقاید تاجیکها در راستای اهداف توسعه طلبی ایران بزرگ بکار گرفته میشود.

ایران پرستان وطنی، از جمله خالق لعلزاد، به سلسله کوشش برای تخریب تاریخ این کشور تاریخ افغانستان را از امیر عبدالرحمن خان به بعد بیان می کنند. چرا؟ برای اینکه اگر تاریخ افغانستان را از زمان میرویس خان هوتکی و یا احمد شاه ابدالی قبول کنند، طوریکه مؤرخ مشهور انگلیسی جان اتان لی بیان می کند،^۶ در آنصورت نمیتوانند بگویند دولت و کشور افغانستان را استعمار انگلستان از پیکر ایران جدا ساخته است! برای آن که در سال 1709م در زمان قیام مؤفقاۀ

^۵ خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، لندن، ماه می 2024 (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط نویسنده در دسترس قرار گرفته است).

^۶ جان اتان لی، تاریخ افغانستان از سال 1260 تا امروز، لندن 2018، 2022.

میرویس خان هوتکی بر ضد صفویها و در سال 1747م زمانی که احمد شاه ابدالی کشور و دولت مستقل را در این سرزمین اعلان کرد، هنوز استعمار انگلیس در هندوستان شکل نگرفته بود.

افغانستان به عنوان یک دولت مستقل مقتدر از اوایل قرن هژده هم به بعد معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشمندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند. سفرنامه فورستر (۱۷۹۸م) که مؤلف آن در ۱۷۸۳م (دوران تیمورشاه درانی) از پشاور، کابل، قندهار و هرات عبور میکند... اسم افغانستان را در سفرنامه خود بیش از ۲۰ بار ذکر میکند. او با آنکه حدود افغانستان را ذکر نمیکند، اما بر اساس چشم دید خود افغانها را باشندگان قلمروهای از کوههای تاتاری⁷ تا رود اندوس و محدوده پارس... نشان داده است. این سفرنامه بنیاد معلومات عمومی در باره افغان و افغانستان در میان کمپنی هند شرقی را تشکیل داده است.

در فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م)... احمد ابدالی را بنیانگذار پادشاهی ابدالی و متعلقات او را ممالک ابدالی خوانده است. بروکس در چاپ بار نخست (۱۸۰۷م) کتابش، افغانستان را مملکتی دانسته که در میان کوههای تاتار، بحیره عرب، اندوس و پارس قرار دارد... فرهنگ جغرافیایی بروکس ۱۸۶۲م... حد اقل ۱۸ بار تجدید چاپ شده است.

الفونستون در گزارش سلطنت کابل و متعلقات آن در پارس، تاتار و هند (۱۸۱۵م) که در م ۱۸۰۹ با شاه شجاع الملک به نام «شاه کابل» (بزرگ) معاهده امضا میکند و «متعلقات سلطنت کابل» را افغانستان و سیستان و بخشی از خراسان و مکران، بلخ و تخارستان، کیلان، کتور، کابل، قندهار، سند، کشمیر، بخشی از لاهور و بخش بزرگ ملتان می گوید و وقتی او نام افغانستان را جدا از کابل و قندهار یاد میکند منظور او همان «نوار کوه سلیمان» یا «رّه» است. او می گوید هرات با آنکه شامل قلمرو درانی است، اما حالا تقریباً مستقل بوده و باید «جداگانه» معامله شود. اما او تمام این قلمرو را افغانستان مینامد. الفونستون مینویسد «...سلطنت کابل در حال حاضر از هرات در غرب در طول البلد 62 درجه تا سرحد شرقی کشمیر در طول البلد 77 درجه شرق و از دهنه دریای سند در عرض البلد 24 درجه تا در پای آمو در عرض البلد 37 درجه شمالی موقعیت دارد.» (الفونستون کتاب گزارش سلطنت کابل به انگلیسی جلد اول ص 113، چاپ سال 1839 لندن). همچنان الفونستون می نویسد «...تمام افغانستان در غرب سلسله کوههای سلیمان یک سرزمین هموار میز-مانند است، که بلندتر از تمام ممالک همسایه قرار دارد.» (همانجا ص 124). الفونستون همچنان می نویسد «منشأ اسم افغان، که حالا بالای تمام ملت تعمیم یافته است،... کاملاً واضح نیست، اما احتمالاً مدرن (نو) است. برای خود افغانها توسط زبان فارسی معرفی شده است. اسم خود شان برای ملت شان پشتون با جمع پشتانه می باشد.⁸ بیردرانها این اسم را پختانه تلفظ میکنند، که احتمالاً اسم پتان که افغانها را در هندوستان میشناسند، از آن گرفته شده است. عربها آنها را سلیمانی یاد میکنند... آنها کدام اسم یک اسم عمومی برای مملکت شان ندارند، اما بعضاً اسم فارسی افغانستان را بکار می برند. داکتر لیدن به اسم پختونخواه اشاره کرده اما من هرگز نشنیده ام... اسمی که بسیار عمومی تر توسط باشندگان برای تمام کشور استفاده میشود، خراسان است، اما این بکار گیری واضحاً نادرست است، زیرا از یکطرف تمام کشور افغان در حدود خراسان واقع نشده و از جانب دیگر در یک بخش قابل ملاحظه آن ولایت افغانها سکونت ندارند.» (الفونستون، همانجا ص 200-201)

در تاریخ سیاسی هند، ملکم (۱۸۱۱م) در مورد پیشروی زمان شاه تا لاهور (در سال ۱۷۹۶م)... نگرانی شدید انگلیسها و فرستادن ملکوم بدربار شاه پارس تشویق پارس بر تهاجم به افغانستان و انحراف/تهدید توجه زمانشاه به هند میگردد.

در کتاب فرهنگ جغرافیایی هند شرقی، همیلتون (۱۸۱۵م)... معلومات جامعی زیر عنوان «افغانستان» ارایه نموده است. همیلتون پس از ذکر نام «افغانستان» توسط بروکس در فرهنگ جغرافیایی ۱۸۰۷م... دومین کسی است، که حدود افغانستان بزرگ را به گونه دقیقتر ذکر کرده است... (این مطلب را لعلزاد نیز در کتاب خود تأیید کرده است. ص ۱۷۷۲)

در تاریخ پارس ملکم (۱۸۱۵م)... بار نخست «کابل بزرگ» را در نقشه کینر [به استناد الفونستون] نشان داده که در برگیرنده کابل، قندهار تا گستره هرات/خراسان است. سفرنامه دورویل (۱۸۱۹م) مطالبی در مورد خراسان، افغانها و حکومت فیروزخان در هرات دارد و او میگوید، که هرات ملکیت شاه کابل است.

چارلز ماسون اثر ارزشمند چهار جلدی دارد، زیر عنوان «گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات» ۱۸۴۲م است، که در لندن به نشر رسیده و اسم افغانستان در عنوان و متن آن مسجل است.

ویلیام کی در کتاب زندگی و مذاکرات ملکم Malcom (۱۸۵۶م) درباره تهدید زمانشاه بر هند... فرستادن ملکم به پارس، نقش مهدی علی خان، حملات محمود به تحریک پارس و از میان رفتن تهدید زمان شاه وسقوط او! به تفصیل

⁷ با آنکه در سفرنامه خود فورستر و در نقشه ضمیمه در کتاب او از موقعیت کوههای تاتاری حرفی نمی زند، اما لعلزاد آنها را تزویر کوههای هندوکش معرفی میکند! (لعلزاد، ص ۱۲۷۰).

⁸ باید توجه داشت که الفونستون، مانند اکثر نویسندگان غربی هم عصر خود اصطلاح ملت را به عوض قوم بکار میبرد. خالیدی.

می نویسد، که نشان می‌دهد تا چه حد انگلیسها از دولت زمانشاه در ترس و هراس بودند و چون خود در آن زمان قادر به مقابله با آن نبودند و با چه دسیسه‌هایی با ترغیب ایرانیها برای حمله بر افغانستان از غرب به تخریب آن پرداختند.

در سفرنامه فیروز (زیر عنوان «سفر کاروانی و آواره‌گی در پارس، افغانستان و بلوچستان» ۱۸۵۶م، لندن) با آنکه در نقشه اش افغانستان شامل کابل و قندهار تا فراه است، می‌گوید که «افغانستان واقعی» باید متشکل از ولایت های کابل، قندهار و هرات باشد. این مطلب را لعلزاد نیز در کتاب خود تأیید کرده است. (لعلزاد، ص ۱۳۴۲).

فیروز در کتاب «تاریخ افغانها» (۱۸۵۸م) ابدالی‌ها را عمدتاً باشنده گان هرات - قندهار و غلزی‌ها را عمدتاً باشنده گان کابل-قندهار می‌گوید. او ارقام نفوس ولایت های هرات، قندهار و کابل را در جمله نفوس افغانستان ذکر نموده افزوده است، که افغانستان به اندازه سرداران خود حکومت‌های مستقل دارد.

مارکس در مورد معاهده پاریس (۱۸۵۷م) دولت افغانستان را معادل دولت پان-اسلاو تعریف می‌کند. فریدریک انگلس در مقاله افغانستان (۱۸۵۷م) خود می‌گوید، که افغانستان در شمال غرب هند قرار دارد. بنابر آن افغانستان به عنوان یک دولت مقتدر در اواسط قرن نوزدهم معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند.

برای روشن کردن اینکه چگونه و در چه زمانی اسم کشور و دولت افغانستان در مطبوعات سیاسی جهان انعکاس یافت در ذیل کروئولوژی مختصر تعمیم اسم افغانستان را ارائه می‌کنیم:

- در سال ۱۷۸۲م در زمان سلطنت تیمورشاه جورج فورستر حین عبور از افغانستان از کشور و ملت افغانستان نام می‌برد. (جورج فورستر، مسافرت از بنگال به انگلستان از طریق شمال هندوستان، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹م).
- در سال ۱۷۸۹م حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در مکتوب رسمی از کشور افغانستان نام می‌برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
- در سال ۱۷۸۹م وفادار خان وزیر اعظم زمان شاه در مکتوب رسمی به پاسخ وزیر اعظم قاجار از کشور افغانستان نام می‌برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
- در سال ۱۸۸۰م در معاهده دولت قاجار با انگلیس‌ها از دولت افغانستان بطور رسمی در یک معاهده میان دو دولت نام گرفته میشود. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).
- در سال ۱۸۰۹م الفنتون به دولت افغانستان به حیث سفیر کمپنی هند شرقی آمده نام آنرا «افغانستان» می نویسد و یک معاهده رسمی با پادشاه آن امضا میکند (مونتستوارت الفنتون، گزارش سلطنت کابل و قلمروهای تابعه آن در فارس، کشمیر و تاتاری، چاپ لندن ۱۸۴۲م).
- در سال ۱۸۳۷م شاه قاجاری در هنگام عزیمت بعد از شکست محاصره هرات در منشور خود از افغانستان نام می‌برد. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).
- در سال ۱۸۳۸م وایسرای هند برطانوی قبل از شروع جنگ اول افغان و انگلیس از کشور و دولت افغانستان نام می‌برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).
- در ماده ششم معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسها و ایرانیها گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند، که منبع از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نوزدهم، تهران. ص ۳۴۲). این سند تأیید میکند، که ادعای ایجاد دولت افغانستان به حیث یک واحد سیاسی مستقل با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده و ایرانی‌ها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

نهم- قدامت تاریخ سرزمین و مردم افغانستان چگونه است؟

لعلزاد با تمسخر قدامت پنج هزار ساله افغانستان را مورد سوال می‌برد. آیا ما قدامت پنج هزار ساله داریم؟ واضح است، که داریم. افغانستان امروزی وارث بلامنازع تمدنها و سلسله‌های تاریخی پنج هزار ساله پیشدادی، کیانی، اوستایی، ویدی، یونانو باختری، سکایی، کوشانی و یفتلی است. این تمدنها و سلسله‌ها در سرزمین افغانستان امروزی شگوفای شده و مستقل از تمدنها و سلسله‌های حاکم در فارس و شبه‌قاره هند وجود داشته‌اند. ایرانی‌ها و هندی‌ها نمیتوانند ادعایی به این تمدنها داشته باشند، چون همزمان با آنها تمدنها و سلسله‌های مخصوص به خود را داشته‌اند.

این واقعیت است، که سرزمین و مردم افغانستان با جغرافیای امروزی آن در میان سرزمین‌های فارس در غرب،

هندوستان در شرق و جنوب و ترکستان ماورالنهر در شمال، تاریخ مستقل پنجهزار ساله خود را دارند. بطور مثال در زمانیکه هخامنشیان و مادها در غرب ایران و عراق امروزی به قدرت رسیدند، در سرزمین افغانستان سلسله های اساطیری پیشدادیان و کیانیان بلخ و بخدی، یما و جمشید در قدرت بودند. این سلسله های اساطیری هیچ ارتباطی به هخامنشیان و تمدن آنها نداشتند، همانگونه که هیچ ارتباطی به تمدن و تاریخ شش هزار سال قبل شبه قاره هندوستان نداشتند. به همین اساس وقتی زردشت و تمدن اوستایی در سرزمین افغانستان به ظهور رسید و تکامل یافت در فارس تمدن عیلامی حاکم بود و فارسها بخشی از تمدن آسوریهای دجله و فرات بودند. آریانا و باکتریای عصر عتیق مربوط سرزمین و مردم افغانستان است. به تأیید بزرگترین دانشمندان، تمدن ویدی از وادیها و دشتهای جوار دریاهای ارغنداب و هلمند به شمال هند انتقال یافته و هند آریایی را بوجود آورده است (راجیش کوشهار، انستیتوت استروفیزیت بنگلور، هند). تمدن حوزه آمو-مرغاب-هریرود (BMAC) قدامت ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد دارد.⁹ بنابراین اگر مملکت مصر امروزی وارث تمدن دریای نیل است، دولت عراق که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شده، وارث تمدن دجله و فرات است، افغانستان امروزی نیز وارث تمدنهایی است، که در راستای تاریخ در این سرزمین موقعیت داشته اند. زمانیکه در پارس باستان و ایران امروزی سلسله سلوکیها در قدرت بودند، در سرزمینهای افغانستان امروزی دولت یونانوباختری حکومت میکرد. همچنان حاکمیت 400 ساله پارثیها یا اشکانیان در فارس یا ایران امروزی معادل بود به حاکمیت یونانوباختریها و متعاقب آنها کوشانیان در سرزمینهای افغانستان امروزی. به همین اساس حاکمیت ساسانیان در فارس یا ایران امروزی بشمول استراپه خراسان ساسانی که شامل هرات نیز میگردد، همزمان بود با حاکمیت یفتلیها در متبقی سرزمینهای افغانستان امروزی. بدین ترتیب بطور عمده سرزمینهای افغانستان امروزی از عهد قبل از میلاد تا امروز تکامل تاریخی مستقل از تکامل تاریخی سرزمینهای فارس و هند را داشته است، که وارث مستقیم آنها کشور و دولت افغانستان امروزی است.

هرگاه سلسله های عصر اسلامی را در نظر بگیریم سلسله های طاهریان هرات، صفاریان نیمروز، غزنویان، غوریان، تیموریهای سلسله شاهرخ، بابر همه از مرکزیت افغانستان حکومت کرده و جهانگشایی نموده اند، که همزمان با آنها در شمال، غرب و شرق سلسله ها و تمدنهای دیگری موجود بوده اند به همین اساس است، امپراتوری های هوتکی و ابدالی/درانی. بنابراین افغانستان امروزی وارث بلا منازع این سلسله های تاریخی جز تاریخ آن می باشد.

دهم- آیا ایرانیها قادر بودند هرات و افغانستان را اشغال کنند؟

افغانستان یگانه کشوری در منطقه و جهان است که در دفاع از موجودیت و استقلال خود با انگلیسها یا بزرگترین امپراطوری استعماری عصر سه جنگ بزرگ و موفقانه را انجام داده و پوزه استعمار را بخاک مالیده است. تمام کتابهای تاریخی منتشره در انگلستان این واقعیت را تأیید میکنند. اما با این حال بی وطنانی پیدا میشوند که خلاف آنرا ادعا داشته موجودیت افغانستان را مدیون انگلیسها میدانند.

لعزاد ادعا دارد اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۳۸-۱۸۵۷م) به خاطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود، امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (لعزاد، ص ۲)¹⁰

خالق لعزاد از کدام جنگ انگلیس با ایران عزیز خود صحبت میکند و این مطلب را از کجا اقتباس کرده است؟ در مورد جنگ (!) ۱۸۳۸م در دانشنامه آزاد به قلم مؤرخین ایرانی آمده است، که: "اولین نبرد در سال ۱۲۵۴ ه.ق (۱۸۳۸م) صورت گرفت، در زمانی که محمدشاه، با سپاهیان ایران هرات را محاصره کردند و در پی این اتفاق، ایران با تهدید جدی از سوی نیروهای بریتانیایی مواجه شدند. در این جریان، بریتانیا با اعزام پنج فروند کشتی جنگی به جزیره خارگ و برای تهدید ایران، این جزیره را اشغال کرد. سپاه ایران به ناچار در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۵۴ ه.ق (۸ سپتامبر ۱۸۳۸م) بدون اخذ نتیجه ای از محاصره هرات دست برداشت و تمام شرایط بریتانیا را پذیرفت. ضعف و بی تدبیری حاجی میرزا آقاسی و عدم آگاهی او از اوضاع آن روز در شکست ایران نقش عمده ای داشت... کشور امروزی افغانستان در پی لشکرکشی انگلستان به رهبری جیمز اوترام در دو جبهه جنگ در سواحل جنوبی ایران، در نزدیکی بوشهر و در جنوب میان رودان تشکیل شد. نتیجه این جنگ، خروج ایرانی ها از هرات و امضای معاهده جدیدی برای کوتاه آمدن ادعاهای خود در مورد شهر و خروج انگلستان از جنوب ایران بود." (نبردهای ایران و انگلستان، ویکی پدیا دانشنامه آزاد فارسی). حالا واضح شد، که منبع معلومات آقای لعزاد بیان ایرانی از واقعه حمله ایران به هرات و بیان ایرانی از ایجاد دولت افغانستان است! این مطلبی بود که ما در بخش اول این نقد بیان داشتیم و

⁹ BMAC, Lyonnet, Bertille, and Nadezhda A. Dubova, (2020b, London).

¹⁰ لعزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

حالا سند ثبوت آن تقدیم گردید.

اما آیا واقعاً ایرانیها و انگلیسیها در ۱۸۳۸م درگیر جنگ شدند؟ واقعیت چه بود؟ حقیقت آن است، که آمدن پنج کشتی انگلیسی به خلیج فارس در ۱۸۳۸م به معنی جنگ نیست و در این واقعه بینی یک ایرانی خون نشده است! دوکتور مهدی ابوالحسنی ترقی در مورد علل شکست اردوی ایران در محاصره و فتح هرات می نویسد، که «در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود.»¹¹ انگلیسیها هم پیمان ایرانیها بودند و وزیر مختار انگلیس با آنکه مخالف حمله ایران به هرات بود در کنار شاه قاجاری در اطراف هرات خیمه زده و موجود بود. موصوف بعد از مشاهده ۱۴ ماه محاصره بی نتیجه و تلفات هزاران سرباز و افسر ایرانی و خارجی در نتیجه مقاومت شجاعانه مردم هرات، برای جلوگیری از بی عزتی و بی اعتباری شاه جوان قاجاری که تازه به تخت و تاج رسیده بود و با او مناسبات تجارتی بسیار پر منفعتی در خلیج فارس داشت، از روی مصلحت، با اعزام پنج کشتی به خلیج فارس بدون جنگ به شاه ایران بهانه برای توجیه کردن شکست مفتضحانه اردوی بی کفایت ایران فراهم کرد و او را فرصت داد از محاصره هرات دست کشیده به تهران باز گردد.

باز هم اگر آمدن پنج کشتی چوبی آنزمان را تهدید جنگی تلقی کنیم تسلیمی شرم بار ایرانیها را در برابر آنها چگونه تیرنه نماییم؟ دولت ایران که با اردوی بزرگ به کمک مستقیم روسها نتوانست بعد از 14 ماه محاصره شهر هرات را بگیرد آیا قادر بود تمام کشور افغانستان را اشغال کند؟ آقای لعلزاد چگونه فراموش کرده که جواب این سوال را ایرانی ها چند سال بعد از شکست شان در محاصره هرات دریافت کردند. اگر اردوی ایران در برابر پنج کشتی انگلیسی بدون فیر حتی یک گلوله تسلیم شد، اردوی نیرومند انگلیسی که با هزاران سرباز توپ و توپخانه و فیل و فیلوان یکسال بعد در ۱۸۳۹م از دوجبهه بالای افغانستان حمله کردند (جنگ دوم افغان و انگلیس) چنان شکست فاحشی را نصیب شدند، که در سال ۱۸۴۳م از بقایای اردوی بزرگ متجاوز یکتعداد باقیمانده ۴۵۰۰ نفر که برای عزیمت به هند از کابل به صوب جلال آباد حرکت کرده بودند صرف یک افسر آنها بنام داکتر برآیدن جان سالم بدر برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۲۴). افغانستان را بی جهت گورستان امپراتوری ها نگفته اند. حالا باز هم آقای لعلزاد می تواند ادعا کند، که ایرانی ها قادر بودند هرات و تمام افغانستان را اشغال کنند؟

در مورد ایجاد مملکت مستقل افغانستان در بالا ثابت کردیم، که کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م به این طرف با هویت مستقل افغانی آن مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی، به سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است.

باید بخاطر داشت به تعقیب اقدام میرویس خان هوتکی (غزایی) که قندهار را از سلطه خونین حاکم صفوی گرگین خان نجات داد، ایجاد یک دولت مستقل را که مرکز آن در همین سرزمین باشد، در سال ۱۷۰۹م پایه گذاری کرد. هرات به قیادت عبدالله خان ابدالی مؤفقا به قیام استقلال خواهی از سلطه نزدیک به دوصد ساله صفوی های فارس دست زده حکومت خودمختار ابدالیان هرات را ایجاد کرد. (26 جولای ۱۷۱۷م) و از سال 1747م به بعد در جغرافیای سیاسی کشور مستقلی که امروز افغانستان نامیده می‌شود قرار گرفت. علاوه بر آن شاه زمان از ایران خواسته بود تا ولایت خراسان تحت اداره ایران را به افغانستان بدهد. به همین هدف کامران میرزا حاکم هرات به هدایت شاه زمان گاه و ناگاه برای الحاق خراسان لشکر کشی می‌کرد (۱۸۳۵-۳۶). تا آنکه در قراردادی که احتمالاً اواخر سال 1252 ق میان کامران میرزا حاکم هرات و محمدشاه قاجار منعقد گردید، کامران میرزا متعهد شده بود که از نزاع و درگیری و اسیر گرفتن ایرانی ها دست بردارد، مزاحم رعایای شاهنشاه ایران نشود و در سرحد خراسان ایران اختلال و اغتشاش نکند. در مقابل، دولت ایران نیز تعهداتی را پذیرفته بود، از جمله: رفتار برادرانه شاه ایران با کامران میرزا، عدم دخالت اراکین دولت ایران در امور هرات و واگذاری امورات آن به هراتیان، و واگذاری قلعه غوریان به شیرمحمدخان، عدم لشکرکشی شاه ایران به هرات و قدغن کردن لشکرکشی اتباع خود به آن صوب. بنابر تقاضای ایران دولت انگلستان ناظر بر حسن اجرای این قرارداد بود. (نصیری مقدم، 1374، 33-34)

ایرانی ها برخلاف توافقات با کامران میرزا حاکم هرات و توافقات با انگلیس ها، به فرانسوی ها تعهد سپرده بودند تا با کمک روس ها هرات را تصرف کرده و در اختیار ناپلئون قرار دهند و با استقرار نیروی چهل هزار نفری در هرات به فرانسه یاری برسانند. (محمود محمود، 1344، ج 1، 77-70؛ دوما، 1361، 67-62) بدین اساس محمدشاه قاجار تصمیم گرفته بود به هرات لشکرکشی نماید. درین زمان اقدامات نمایندگان دولت انگلیس برای جلوگیری و ممانعت از تصمیم محمد شاه به نتیجه نرسید، زیرا از یکطرف محمد شاه شخصاً مایل بود کار هرات را یکسره نماید از طرف دیگر نمایندگان دولت روس محمدشاه را به این لشکرکشی ترغیب میکردند. این موضع از گزارش مورخ 8 ژوئیه مسترالیس

¹¹ دکتر مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران

به لرد پالمستون روشن می‌گردد. در این گزارش نماینده بریتانیا اظهار می‌دارد که: «دولت روسیه و نماینده آن دولت شاه را به قشون‌کشی به سمت هرات تشجیع می‌کنند. در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود به دولت ایران برای حفظ صلح نوشتم ولی اصرار روس‌ها بالاخره منجر به جنگ خواهد شد. در آخرین مذاکره که با حضور حاج میرزا آقاسی و میرزا مسعود وزیر خارجه ایران داشتم به آنان تذکر دادم، که اقدام دولت ایران به لشکرکشی افغانستان عدم توجه دولت ایران را به عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. اطلاعات رسیده دال بر این است، که میرزا مسعود وزیر خارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی می‌کند. او مینویسد: «نه فقط «سیمونتیچ» (نماینده روسیه) شاه را به تسخیر هرات تشویق و ترغیب می‌نمود، بلکه حاضر شد که خود نیز شخصاً در بعضی از خدمات نظامی شرکت نماید.»

مستر الیس نماینده دولت انگلستان در تهران طی نامه مؤرخ فبروری 1836م به شاهزاده کامران میرزای هرات نوشته متذکر شده است: «دولت بریتانیای کبیر مایل است و نفوذ خود را به کار خواهد برد که صلح را در آن ناحیه حفظ کند. دولت بریتانیا به علت مراد و تجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آن سامان مرفه و آسوده باشد. من به شما یادآور می‌شوم و موقع تبریک جلوس شاه (محمد شاه قاجار) تذکر دادم که بایستی صلح را در قسمت مشرق ایران حفظ کند و از جنگ پرهیز نماید و در این مورد مسئولان ایران به ما وعده داده‌اند.» (مستر مک نیل)

تحریرات دولت انگلستان و اقدامات نماینده کامران میرزا در اراده محمدشاه خللی وارد نیاورد و بالاخره قشون ایرانی محمدشاه قاجار به جانب هرات لشکر کشیده و از تهران روانه شدند. تجاوز اردوی ایران برای تصرف هرات در 20 نوامبر 1836 میلادی با استفاده از ده‌ها هزار سرباز و توپخانه و ساز و برگ نظامی با حمله بر ولسوالی غوریان که در حاشیه سرحد افغانستان با ایران قرار دارد آغاز شد. این حمله به قیادت شخص محمدشاه قاجار آغاز گردیده قوای عظیم ایرانی قادر شدند مقاومت مدافعين قلعه کوچک غوریان را بعد از سه روز جنگ شدید شکسته و آن را تسخیر نموده به خاک یکسان کنند. متعاقباً این اردو بجانب هرات مارش نمود.

در معرفی هرات یک جاسوس انگلیسی بنام پاتینجر که به عنوان تاجر اسب وارد هرات شده بود می‌نویسد، که «هرات در معتدل‌ترین بخش افغانستان واقع و جابه‌جا بیشه‌های بید و سپیدار نمایان بود و آب‌های روان مزارع و دهکده‌های اطراف را سیراب می‌کرد. این شهر با بارویی از خشت محصور بود و در هر چهار گوشه آن برج دفاعی بزرگی و در فاصله آنها برج‌های کوچکتری قرار داشت. این بارو بر روی خندقی با 60 پا ارتفاع، بنا گردیده بود. در شیب بیرونی آن دو نقب مخفی بر روی همدیگر حفر گردیده در مقابل نقب زیرین خاکریز و خندق قرار داشت. خندق هر چند وسعت زیاد نداشت با این همه کسی قادر نبود از سراشیبی دو طرف بر آن دست یابد.» (پاتینجر، 1379، 52) در این مورد نماینده روسیه مینویسد: «قلعه‌ای که کاخ امیر در آن واقع بود اهمیت چندانی نداشت. خانه‌های شهری در پناه دیوارهایی بود، که میشد آنها را تنها با گلوله توپ با خاک یکسان کرد.» (سیمونتیچ، 1353، 146)

از طرف دولت انگلستان به مالک نیل دستور رسید که وی اعتراض و عدم موافقت دولت خود را به اقدامات دولت ایران جداً به اطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند و به همین مناسبت سرهنگ استوارت از شاه‌رود به اردوی محمد شاه در اطراف هرات اعزام شد، که به پادشاه ایران پیغام دهد، که دولت انگلستان عملیات بر ضد هرات را به منزله تهدید هندوستان تلقی کرده و تذکر می‌دهد، که این اقدام مخالف مواد عهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران و انگلستان منعقد شده است. در همین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فروند کشتی انگلیسی به عنوان اعتراض به آبهای خلیج فارس آمده و جزیره خارک نیز از طرف قوای انگلیسی اشغال شده است. بدین گونه انگلیسها با فرستادن پنج کشتی به خلیج فارس بهانه بدست شاه ایران دادند که شکست عملیات چهارده ماهه و ختم محاصره هرات را توجیه نموده رسوایی خود را به حضور کشتیهای انگلیسی در خلیج فارس ماست مالی کند.

دکتر مهدی ابو الحسنی ترقی علل شکست اردوی ایرانی در محاصره هرات را چنین خلاصه می‌کند: «در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع از تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود. این بخشی از واقعیات آن روز بود، اما در حقیقت ... اتکای دولتمردان ایرانی به وعده و وعیدهای روسیه تزاری و عدم حمایت روسیه از ارتش ایران به هنگام نیاز، موجب ناکامی این حرکت گردید. ... دولت ایران حاجی‌خان بهادر جنگ فرمانده سپاه ایران در جنگ هرات را معزول کرد.» (دکتر مهدی ابو الحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران). توجه کنید، حد اقل این نویسنده برخلاف سایر مؤرخین ایرانی، تهدید پنج کشتی جنگی انگلیسی را بالای بندر بوشهر بهانه برای شکست قوای ایرانی بعد از نزدیک به ۱۴ ماه جنگ و محاصره در اطراف هرات پیشکش نمی‌کند!

جنگ دوم انگلیسها با ایران که لعلزاد ادعا میکند در سال ۱۸۵۶م واقع شده کدام است؟ بعد از شکست محاصره هرات در سال ۱۸۳۸م محمد شاه قاجار تهدید کرده بود، که دوباره بر هرات حمله خواهد کرد. در این مورد باز هم در دانشنامه آزاد از طرف ایرانیها میخوانیم که: «دیگر بار حمله بریتانیا در سال ۱۲۷۳ ه.ق (۱۸۵۶م) در اوایل حکومت ناصرالدین‌شاه رخ داد. سپاهیان ایران هرات ... محاصره کردند. نیروهای انگلیسی بدین بهانه به جنوب ایران حمله کرده ... به وسیله

فشار نیروی دریایی بریتانیا و اولتیماتوم آن، به ایران، سپاهیان ایران به محاصره هرات پایان دادند، که سرانجام با عقد معاهده پاریس در مارس ۱۸۵۷م در پاریس صلح برقرار شد. این امر به تدریج مقدمات جدایی افغانستان را از ایران فراهم ساخت، تا اینکه در سال ۱۲۷۳ ه.ق از ایران جدا شد. (برگرفته از کتاب اطلاعات عمومی پیام شایک ۷-۳-۸۴۸۱-۹۶۴-۹۷۸). واقعاً در چشم سفیدی ایرانیها حد و حدودی ندارند. از یکطرف خود شان مینویسند، که در دو جنگ و محاصره هرات در سالهای ۱۸۳۸م و ۱۸۵۶م مجبور به عقب نشینی شدند، اما در عین زمان میگویند، که در نتیجه افغانستان از ایران جدا شد! هرات غربی ترین شهر افغانستان در صد کیلومتری سرحد ایران است. اگر ایرانیها هرات را در قلمرو خود نداشتند پس چگونه تمام افغانستان مربوط آنها بود، که حالا جدا شده است؟ آیا بعد از کشته شدن نادر شاه افشار در سال ۱۷۴۷م و اعلام پادشاهی احمدشاه درانی در قندهار که تاریخ ایجاد دولت مستقل افغانستان است، آیا کدام زمامدار ایرانی بالای سرزمینهای افغانستان حاکمیت داشته است؟ در حالیکه تا پادشاهی زمانشاه خراسان ایران زیر قلمرو حاکمیت افغانستان قرار داشت. (مراجعه شود به سفرنامه جورج فورستر ۱۷۸۹م). بدین حساب برای ۱۰۹ سال قبل از معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسها و ایرانی ها هرات جز قلمرو افغانستان بوده و افغانستان به عنوان یک کشور مستقل موجود بوده است. اینکه ایرانیها با این معاهده رسماً از ادعای سلطه جویی خود بالای افغانستان صرف نظر میکند به معنی جدایی افغانستان از ایران نبوده قبولی رسمی واقعیت دیفکتوی زمان است. در ماده ششم این معاهده گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند که منبعا از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نهم، تهران، ص ۳۴۲). این سند همچنان تایید میکند که ادعای ایجاد واحد سیاسی دولت افغانستان با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده ایرانیها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

خلاصه اینکه انگلیسها اهداف دوگانه را در قبال افغانستان در پیش گرفتند. از یکطرف واقف بودند تا زمانیکه یک افغانستان یکپارچه و واحد در تحت حاکمیت حکومت درانی قرار داشت، خطر حمله افغانها به هندوستان همیشه موجود بود و امکان عملی کردن نیت انگلستان میسر نمیگردید، اما از جانب دیگر موجودیت یک افغانستان با حکومت مرکزی ضعیف اما دوست با انگلیسها برای جلوگیری از حملات احتمالی ناپلیون و تزار روسیه بالای هندوستان از طریق ایران و افغانستان ضروری بود. این موقف برطانیه برای حفاظت از مستعمرات آن سیاست بازی بزرگ استعماری آنها را توضیح میکند و هرگز به این معنی نیست که موجودیت دولت و کشور مستقل افغانستان مرهون برطانیه میباشد، برعکس، انگلیسها از اول ترجیح میدادند افغانستان نیز مانند هندوستان جز قلمرو هند برطانوی گردد، اما بعد از ناکامی در رسیدن به این هدف در دو جنگ با افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م و ۱۸۷۲-۱۸۸۰م) ناگزیر شدند موجودیت افغانستان را به عنوان یک کشور حایل میان هند برطانوی و روسیه تزاری به عنوان الترناتیف دیفاکتو تحمل نمایند. ایران به تنهایی خود قادر نبود، کدام خطری به افغانستان و هند برطانوی باشد، اما در اتحاد با روسیه تزاری و ناپلیون این خطر موجود بود.

یازدهم- حکمیت انگلیسها در سرحد نیمروز و آب هلمند به نفع کدام کشور بود؟

لعلزاد ادعا دارد که اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲م در سیستان موجود نمی بود امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (لعلزاد، ص ۲) 12

این ادعای آقای لعلزاد نمونه بسیار فاحش، کوشش برای تحریف و جعل تاریخ افغانستان به نفع ایرانیها است، که حتی خود ایرانیان هم تا این حد وقاحت نشان نداده اند. واقعیت آن است که ایرانیها کوشیده اند طی حملاتی در سالهای دهه ۱۸۶۰ میلادی سرحد شرقی فارس را در منطقه سیستان با افغانستان به نفع خود تغییر دهند و آبهای هامون هلمند را به خاک خود ملحق سازند اما تمام این حملات از جانب افغانها کاملاً دفع شده به شکست مواجه شده بود. ایرانیها ناگزیر مطابق به پیمان سال ۱۸۵۶م پاریس به انگلیسها پناه برده از آنها خواستند در تغییر سرحد با افغانستان کمک کنند. انگلیسها نیز به خواهش ناصرالدین شاه قاجار فارس سر فریدریک جان گولد سمید Sir Frederic John Goldsmid را مأمور اینکار نمود. موصوف یک خط سرحدی را در سال ۱۸۷۲م کاملاً به نفع ایرانیان تعیین نمود، که مطابق به آن قسمت بزرگ خاک افغانستان از جمله هامون هلمند را در نیمروز به فارس داد¹³. هرگاه به نقشه سرحد غربی امروزی افغانستان از دهنه ذولفقار در شمال هرات تا کوه ملک سیاه در سرحد مشترک افغانستان-ایران-پاکستان در سیستان نگاه شود، دیده میشود که عمدتاً بصورت یک خط مستقیم از شمال به جنوب ادامه دارد اما از نهبندان در ولایت خراسان جنوبی ایران امروزی دفعاتاً به طرف شرق منحرف شده هشتاد کیلومتر بدخل خاک افغانستان پیش رفته

12 لعلزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

13 Encyclopædia Iranica – Boundaries of Afghanistan, retrieved 16 September 2018

تا ولسوالی کنگ و لایت نیمروز به ایرانیها واگذار شده که در نتیجه آن هامون دریای هلمند از افغانستان جدا و شامل قلمرو ایران گردیده است. این حاتم بخشی انگلیسها به نفع ایرانیان به وضاحت در نقشه آتی به مشاهده میرسد:



جالب این است که شخص لعلزاد در کتاب خود تأیید میکند که امیر شیر علی خان از این حکمیت گولد سمید راضی نبود و بر ضد آن اعتراض نمود زیرا این حکمیت کاملاً به نفع ایرانیها صورت گرفته بود، در حالیکه ایرانیها طی ده سال کوشش نظامی نتوانستند سرحد سیستان را در قسمت نیمروز با افغانستان تغییر دهند و بالاخره به کمک مستقیم انگلیسها این کار را انجام دادند. اما لعلزاد با جعل و تحریف حقایق تاریخی با وقاحت مینویسد، که: «اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲م در سیستان موجود نمی بود امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (ص ۲)». این گونه موضع گیری نشان میدهد که خالق لعلزاد نه تنها حقایق تاریخی را جعل میکند، بلکه هیچگونه احساس عاطفی به میهن آبایی و اجدادی خود افغانستان نداشته از عقب عینک ایدئولوژی پان فارسزم در خیال پردازی توسعه طلبی ایران بزرگ دست ایرانیها را هم از عقب بسته است.

دوازدهم- دریای آمو در چه زمانی به مثابه سرحد شمالی افغانستان تعیین گردید؟

لعلزاد مدعیست که اگر توافق ۱۹۷۲م/۷۳ برتاتیه-روسیه در تعیین آمو به عنوان «مرز افغانستان» نمی بود امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (لعلزاد، ص ۲) 14

مناطق شمالی افغانستان از بدخشان تا فاریاب که قبل از تشکیل دولت احمدشاه درانی توسط حکام محلی اداره میشد و امیر بخارا نیز بدان چشم پوشیده بود در سالهای ۱۷۴۷م تا ۱۷۶۰م شامل قلمروهای دولت احمدشاه درانی گردید. وقتی در سال ۱۷۶۰م امیر بخارا عزم تسخیر این مناطق را نمود، احمدشاه ابدالی عازم این مناطق گردید در نتیجه امیر بخارا از عزم خود منصرف شده با تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان دو کشور موافقه نمود و برای نشان دادن حسن نیت خرقة مبارک را که تا آنزمان در بخارا نگهداری میشد به احمدشاه درانی تحفه داد. (گزارش راجع به افغانستان¹⁵) که بعد از آن در قندهار نگهداری میگردد. بنابر آن سالها قبل از آمدن انگلیسها به هندوستان و همچنان متعاقب آن دریای آمو رسماً به عنوان سرحد شمالی افغانستان نخست با امارت بخارا، متعاقباً روسیه تزاری و بعد از آن با اتحاد شوروی بلشویکی قبول شده، موجود بوده و امروز هم سرحد مشترک با کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان می باشد.

14 لعلزاد، ۲۰۲۴ ماه می لندن، ص ۲

15 گزارش راجع به اوضاع افغانستان، تألیف گلدیپ نایر دهلی ۱۹۸۱م.

در طول ۲۶۴ سالیکه از توافق احمدشاه درانی با امیر بخارا در مورد تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان آنها می گذرد، هیچ مورد نقض این حالت واقع نشده است. نه روسیه تزاری و نه وارث آن اتحاد شوروی اقدامی برای نقض این توافق نکرده اند. تنها مورد پیشروی روسها مربوط به اشغال پنجه و آق تپیه در سال ۱۸۸۵م می باشد. با آنهم روسها اعلان کردند، که پنجه جنوبی ترین نقطه دولت تزاری بوده و از آن جلوتر نخواهند رفت و این موضوع در معاهده خط سرحدی ۱۸۸۷م میان روسیه تزاری و انگلیسها، که بنام خطر جوی یاد می گردد و سرحد میان روسیه تزاری و افغانستان را از دهنه ذلقار در کنار رود هریرود تا ولسوالی خمیاب در ولایت جوزجان به طول ۵۶۰ کیلومتر تعیین می کند، مشخص شده است. صرف نظر از ترس انگلیسها در هیچ کتاب تاریخی از منابع روسی خلاف این موضوع نوشته نشده است.

خیال رسیدن روسها به آبهای گرم خلیج فارس و بحیره عرب، که از جانب انگلیسها تصور می گردید، از طریق عبور از ایران میسر بود نه از افغانستان. آنهم بعد از معاهدات گلستان و ترکمان چای (۱۸۱۴م، ۱۸۲۸م) که ایران قلمروهای قفقاز را بدست روسیه از دست داد، روسها تمامیت ارضی ایران را نقض نکرده در عوض به حمایت از دولت قاجاری حتی در مقابل افغانستان در محاصره هرات پرداختند. روسها بجز از اشغال مؤقت شمال ایران در زمان جنگ جهانی دوم برای عبور کمکهای نظامی امریکا به اتحاد شوروی، خیال رسیدن به آبهای گرم را از سر بدر کرده بودند. از جانب دیگر روسها از سرنوشت حمله انگلیسها به افغانستان و شکست مفتضحانه آنها در عملیات جنگهای اول انگلیس و افغان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م) کاملاً باخبر بودند و هرگز خیال اشغال افغانستان و دچار شدن به سرنوشت مشابه را بسر نداشتند. اینکه خالق لعلزاد با اطلاع کامل از شکستهای استعمارگران انگلیسی در سه جنگ افغان-انگلیس (۱۸۳۸-۱۸۴۲م، ۱۸۷۹-۱۸۸۱م، و ۱۹۱۹م)، شکست روسها در عملیات نظامی (۱۹۷۹-۱۹۸۹م) در افغانستان و شکست امریکا در عملیات نظامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱م) در افغانستان باز هم در خیال خام خود انتظار داشت روسهای تزاری شمال افغانستان را در سال های ۱۸۸۶-۱۸۸۷م اشغال نمایند و از اینکه چنین اقدامی نکرده اند در تعجب است، بیانگر عریان و آشکار عمق خصومت او را در برابر کشوری است که در آن تولد شده و از مزایای یک زندگی مرفه و مجانی آن از جیب دولت افغانستان در قطار یک اقلیت بسیار کوچک خوشبخت کشور استفاده کرده و امروز مزورانه و مزدورانه مانند یک نمک شناس به آن خیانت میکند.

سیزدهم: علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد کدامها اند؟

ما بیان علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را در بخش اول نقد بر کتاب موصوف، طی مقاله زیر عنوان "تراژیدی روشنفکر تاجیک" به تاریخ ۱۳ آگست همین سال آغاز کردیم. در بخش اول گفته شد، که لعلزاد در مدت بیش از یک دهه گذشته یک چهره شناخته شده ضد افغان، ضد پشتون و ضد افغانستان برای جامعه روشنفکر افغان و بخصوص پشتون بوده است. مشتریان و خریداران هجویات لعلزاد قشر خاصی از جوانان و روشنفکران بدام افتیده تاجیک در دام ایدیولوژی برتری جویی فارسیزم ایران بزرگ و موجودیت ستم ملی در افغانستان اند. لعلزاد و همقطاران او برای بیان دیدگاه نفرت بار خود در مورد فرهنگ پشتونها و تحریف و جعل تاریخ پر افتخار افغانستان، روایت ایرانیها را در مورد تاریخ افغانستان و مردم آن نشخوار میکنند. مؤرخین ناسیونالیست و توسعه طلب ایرانی سرزمین افغانستان امروزی را شامل قلمروهای شرقی ایران بزرگ دانسته و موجودیت کشور و دولت مستقل افغانستان را ناشی از بازی های استعمار انگلستان در قرن نهم دانسته و معتقد اند که افغانستان در سال ۱۸۵۷م بعد از عقد معاهده پاریس میان انگلستان و دولت قاجاری فارس از پیکر ایران جدا گردید، چون انگلیسها با امضای این معاهده از دولت فارس تعهد گرفتند، که از هرگونه ادعای ارضی بالای افغانستان صرف نظر نموده استقلال آن را به رسمیت بشناسند. این همان مطلبی است که خالق لعلزاد در پیشگفتار کتاب خود بر آن تأکید دارد و در چهار نتیجه گیری کلی در کتاب خود، طوریکه در بالا به تفصیل ملاحظه کردیم، آنها را بیان میکند. در این کارزار لعلزاد کوشیده است تا با این کتاب خود برای به کرسی نشاندن این بار نفرت قومی در میان تاجیکان در برابر پشتونها یک مرجع و مؤخذ اکادمیک ارایه کند. با آنکه به سختی میتوان نوشته یک تکنیشن ذغال سنگ تحصیل یافته در اتحاد شوروی سابق را که به یکباره گی در عمر بازنشستگی پروفیسور تاریخ شده، یک اثر تاریخی اکادمیک قلمداد کرد! بی جهت نیست، که در این اقدام نامقدس چهره های معروف ضد «افغان» و ضد «افغانستان» مانند عزیز آرینفر، مهندس جمال، دوکتور رضائی، دوکتور امیرزاده و دوکتور مرادی با او همکاری و حمایت کرده اند.

قبلاً گفته شد که روشنفکران افتیده در دام عنکبوت اندیشه های ستمی، باتکیه به توسعه طلبی ناسیونالیسم ایران بزرگ در پشتون ستیزی، افغان ستیزی و در نهایت مانند خالق لعلزاد، در افغانستان ستیزی تاحدی جلو رفته اند، که با طرد «هویت افغان» در سطح جهانی به آدمهای بی هویت بی وطن و بی دولت مبدل شده اند. در حالیکه ایجاد و دوام

کشور و دولت افغانستان از اوایل قرن هژده هم به این طرف با هویت مستقل افغانی آن، مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم و مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان که از افغانستان به عنوان «گورستان امپراطوریه‌ها» بی خبر باشد. از جمله نویسندگان چهار قرن اخیر که کارنامه مردم افغانستان و رهبران آنها را به چهار گوشه عالم رسانیده اند میتوان سفرنامه فورستر (۱۷۸۳م)، فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م)، گزارش سلطنت کابل مونستورات الفونستون (۱۸۱۰م)، تاریخ سیاسی هند ملکوم (۱۸۱۱م)، فرهنگ جغرافیایی هند شرقی همیلتون (۱۸۱۵م)، سفرنامه دورویل (۱۸۱۹م)، سفرنامه مورکرافت (۱۸۲۴م)، گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات چارلز ماسون (۱۸۴۲م)، در زندگی و مذاکرات ملکوم به قلم ویلیام کی (۱۸۵۶م)، سفرنامه فیبر (۱۸۵۶م)، در بیان امپریالیسم کارل مارکس (۱۸۵۷م)، در مقاله افغانستان فریدرک انگلس (۱۸۵۷م)، حیات افغانی (۱۸۶۷م)، افغانستان لویی دوپری (۱۹۷۳م)، تاریخ افغانستان سکايز پیرسی (۲۰۰۲م)، تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان توسط توماس بارفیلد (۲۰۱۰م)، تاریخ فشرده افغانستان در ۲۵ جلد، حمید، واحد الکوزی (۲۰۱۳م)، تاریخ افغانستان از سال ۱۲۶۰م جانانان لی (۲۰۱۸م) و غیره همچنان بزرگترین دایره المعارف های جهان مانند برتانیکا و المانیک را نام گرفت.

در واقع هدف تبلیغات ضد افغان و ضد افغانستان در حقیقت دادن پایه های تاریخی، اجتماعی و سیاسی به ادعاهایی است، که لبه تیز آن متوجه نیل به اهداف زیرین اند: تزلزل و ایجاد شک و تردید در هویت ملی مردم افغانستان، شکستن سمبول های ملی مانند اسم کشور، بیرق ملی، موجودیت ملت افغانستان، تحریف و جعل تاریخ کشور، بدنام کردن شاهان و امیران کشور، شکستن پایه های وحدت ملی با اشاعه خراسان طلبی و در نهایت تخریب و سقوط دولت و کشور افغانستان می باشد. همچنان در بخش اول توضیح شد، که موضع گیری ضد ملی این افراد از کجا سرچشمه می گیرد. توضیح گردید که این عناصر روایت ایرانی از ایجاد کشور افغانستان را تکرار میکنند.

حقیقت آن است که ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم، بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م، به این طرف با هویت مستقل افغانی آن که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است، نه تنها با آرمان های توسعه طلبانه برتری فارسی و ناسیونالیسم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان ها و اهداف سیاسی آن نیز می باشد. اگر تغییر موجودیت دولت افغانستان در شرایط جهان معاصر برای ایرانیها مقدور نیست، آنها به کمک مستقیم عمال خود و کمک غیرمستقیم ستمیها، شورای نظاریها و تنظیمهای جهادی هزاره شیعه که از ایران کمک پولی، نظامی، تعلیمی و تبلیغاتی میشوند، در صدد تغییر هویت دولت افغانستان به نفع منافع ستراتیژیک خود هستند. آنها این کار را از طریق یک هجوم گسترده فرهنگی انجام میدهند. ایرانیها را در این هدف اشخاصی مانند لعلزاد، آریوفر، مجیب رحیمی، نجیب بارور، لطیف پدرام و امثال آنها که خود را ایرانی و متعهد به آرمانهای ایران بزرگ میدانند، کمک میکنند.

همچنان در بخش اول نقد گفته شد، که ایرانیها تا امروز به حسرت از جدایی افغانستان از ایران یاد می کنند و هیچ ایرانی را به یاد ندارم که افغانستان را بخش جدا شده از پیکر ایران نداند. خصومت و عناد ایران پرستان وطنی ما با میرویس نیکه و احمد شاه ابدالی بانیان دولت افغانستان نیز در همین حسرت نهفته است.

مأخذ

1. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، چاپ یونیورسیتی پرنستون، 2010م.
2. جورج فورستر، "یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق قسمت های شمال هندوستان، کشمیر، افغانستان و فارس به روسیه از طریق بحیره کسپین، لندن، 1798م.
3. جیمز فریزر انگلیسی، لاکهارت، انقراض سلسله صفویه نوشته لکهارت
4. سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول
5. مونستورات الفونستون "گزارش پادشاهی کابل و توابع آن در تارتاری، فارس و هندوستان"، در دو جلد به زبان انگلیسی، چاپ لندن، 1842م
6. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، انتشارات محمودفای، چاپ دوم قم 1374 شمسی
7. The Afghan connection : the extraordinary adventures of Major Eldred Pottinger / George Pottinger, London 1982
8. خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، لندن، ماه می 2024 (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط نویسنده در دسترس قرار گرفته است).

9. جاناتان لی، تاریخ افغانستان از سال 1260 تا امروز، لندن 2018، 2022.
10. BMAC, Lyonnet, Bertille, and Nadezhda A. Dubova, (2020b, London).
11. دکتر مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران
12. *Encyclopædia Iranica – Boundaries of Afghanistan*, retrieved 16 September 2018
13. گزارش راجع به اوضاع افغانستان، تألیف گلدیپ نایر دهلی ۱۹۸۱م.

-
- i تحقیقات ژنیتیکی پوهنتون پورت سموث، پروفیسور مازیار (مجله پلوس وان سال ۲۰۱۲م)
 - ii ابن بطوطه متن عربیسفر به کابل 1320م، ترجمه انگلیسی،
 - iii تاریخنامه هرات، نویسنده سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (721-681ق)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۸۳
 - iv بابرنامه یا توزک بابری، ظهیرالدین محمد بابر، ترجمه انگلیسی از اصل ترکی، انت سوزانا، لندن
 - v تاریخ فرشته، ابوالقاسم محمد فرشته، *انتشار اسلام در هندوستان*، ترجمه انگلیسی از روی متن اصلی فارسی، جان برگز، چاپ کلکته
 - vi حامد نوید، آریانا افغانستان آنلاین، *ریشه یابی کلمه افغان*، ۲۰۱۸/۲/۲۷م.